

تازه یول

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

شماره ۱۴

تیرماه ۱۳۷۰



عکس: آق اوی تورکمن

* جنبش خلق ترکمن چه شد؟
* تشکیلات با کدام هویت
* صفحه فرهنگی:
از باورهای مردم
و شعر

* یادداشت ماه
* ایران، سرزمینی کثیرالمله
* لیختند ناروی هر دردی است
* ترکمنهای ایران
* خشت اول کر نهد معمار کج
تا ثریا می‌رود دیوار کج

ایران، سرزمین کثیرالمله

سارا

یادداشت‌ماه

س: آیا شما خودمختاری خلقهای تشکیل دهنده ملت ایران را قبول دارید یا نظام فدرال را و یا حالت سومی متفاوت از این دو راه را؟
 جواب: سؤال عجیب و اگر حسارت نباشد سؤال مضحکی است. "خودمختاری خلقهای تشکیل دهنده ملت ایران" یعنی چه؟ من عقیده خود را در نوشته شماره ۷۱ نشریه فدائی به صراحت گفته‌ام. من معتقد به "اتومیزه" کردن یا تکه پاره کردن ملت ایران به بهانه تفاوت‌های نژادی و زبانی و مذهبی بصورت این فرمول اختراعی که "ایران تشکیل شده است از سرزمینی کثیرالمله" نیستم.

سؤال و جواب بالا بخشی از مصاحبه‌ای است که نشریه فدائی با آقای علی اصغر حاج سید جوادی ترتیب داده که در شماره ۷۲ این نشریه بچاپ رسیده است.

اظهارات آقای حاج سید جوادی و نظرات ایشان پیرامون مسئله ملی یک چیز تازه و نوین نیست. از گذشته‌های دور و در دوران حاکمیت‌های مختلف در ایران، این نظر بشکل و فورم‌های مختلف بیان شده و میشود.

این واقعیت که ایران سرزمینی استکثیرالمله و در آن ملیتهای گوناگون با فرهنگ و زبان گوناگون و متفاوت زندگی میکنند، همواره از جانب برخی نژادپرستان مورد انکار قرار گرفته و تحریف شده است.

این سیاست در زمان رضاشاه به بالاترین حد خود رسید و مقوله "شونیسیم" به جزئی از ایدئولوژی دولت حاکم بر ایران تبدیل شد. رضاشاه و فرزندش در دوران سلطنت خود کوشیدند با تکیه بر شونیسیم "فارسی - آریایی" فرهنگ خلقهای ایران را به نابودی کشانند و حقوق ملی و فرهنگی ملیتها را پایمال نمایند "شونیسیم" همزاد نفی کامل وجود خلقهای متنوع در ایران بود. بنابراین سیاست هیئت حاکمه اعمال قاطعانه تبعیض سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود. خاندان پهلوی ابائی از این مسئله نداشت که زبان این خلقها فقط "لهجه" هایی از زبان فارسی محسوب شودو حتی اشاره به خودبودگی ملی نمیتوانست در این دوران خطر جانی در بر داشته باشد.

برهم زدن محدوده جغرافیایی خلقهای ساکن ایران و عقیماندگی اقتصادی و فرهنگی آنان، بیسوادی اکثریت وسیعی از اهالی این خلقها، نداشتن کارهای متخصصی و کمبود افراد تحصیل کرده و در نتیجه محرومیت از استخدام در ادارات دولتی و در نتیجه روی آوردن اجباری توده‌های وسیعی از افراد این خلقها به کارهای سخت پیدیو ایجاد اردوئی از کارگران غیر ماهر از جمله دستاوردهای ناچیز خاندان پهلوی بشمار میرود.

شایان ذکر است که هیئت حاکمه اهداف خود را در زیر پوشش حفظ تمامیت ارضی پیش میبردو حاملین اندیشه آزادی سیاسی و ترقی اقتصادی ملیتهای ساکن ایران، تحت عنوان "تجزیه طلب" و "جدائی طلب" و ... سرکوب میشدند. تصادفی نبود که شاه شعار "خدا - شاه - مبین" را سر میداد و بشدت پشتیبان آن بود. این شعار نه بیانگر تمایلات مبین پرستانه، بلکه ناشی از غرایز پان ایرانیستی و شونیبستی وی بود.

آقای حاج سید جوادی در مصاحبه بانشریه راه آزادی مندرج در شماره ۱۱ نیز میگویند: "بنظر من اگر مردم ایران را بر اساس

معیارهای نژادی و زبانی و مذهبی به ملیتها و اقوام گوناگون تقسیم کنیم، دیگر حرف از ایران و ملت ایران زدن تعارف شاه عبدالعظیمی است."

بعبارتی بنظر آقای حاج سید جوادی اگر واقعیت وجودی خلقهای درون ایران پذیرفته

شود، دیگر نمیتوان از ایران صحبت کرد وایرانی بود.

این سخنان براستی که حیرت آور است و معلوم نیست بانکار يك واقعیت عریان و آشکار یعنی وجود ملیتهای گوناگون در ایران، ایشان چه منظوری را تعقیب میکنند، چیزی جز تحکیم پایه‌های شونیسیم؟

ایشان در همین مصاحبه خود به شاهنامه فردوسی رجوع کرده و میگویند: "چو ایران نباشد تن من میاد برین بوم و بر زنده یکنن میاد."

آیا نظرات آقای حاج سید جوادی که دراین شعر تبلور یافته است، تفاوت بنیادی با شعار "خدا، شاه، مبین" خاندان پهلوی دارد؟ شعاری که تحت آن ملت‌های تحت ستم ایران بیش از نیم قرن متحمل سخت ترین تضحیقات و فشارهای گوناگون بودند.

و باز پرسیدنی است که چرا آقای حاج سید جوادی در توضیح و استدلال خود به فردوسی مراجعه میکنند و چرا مثلاً به مخطوطی شاعر ترکمن و یا شاعران خلقهای تحت ستم دیگر مراجعه نمی‌نمایند؟ آیا ایشان که آنقدر از ایران و ایرانی بودن دم میزنند اصولاً از مخطوطی و شعری ملی دیگر خلقها آشنایی حتی اندکی نیز دارند؟ "ملت ایران" آقای حاج سید جوادی چه نوع مقلوای است که ایشان بعنوان يك روشنفکر و فرد آگاه آن تنها پارس زبانان را می‌شناسند و لاغیر؟ و اصولاً نه تنها میل و رغبتی هم به شناخت دیگران ندارند و واقعیت آنها را نفی میکنند بلکه با شناساندن آنها با هویت واقعی‌شان مخالفت هم می‌ورزند و نسخه "ملت ایران" را تجویز می‌نمایند.

آقای حاج سید جوادی در پایان مصاحبه خود با نشریه فدائی مندرج در شماره ۷۲ ابراز میدارند: "بحث اساسی و اصولی اینستکه چشم انداز تفکر و اندیشه سیاسی خود را بر رفع موانع موجودی که بر سر راه آزادی و رفاه و رشد ملت ایران قرار دارد، قرار دهیم یا اینکه بر اساس گرفتاری دیگران برای خود مشکلات و بن بست‌ها و کشمکشها و زمینه جدائیها و خصومت‌های نازمی ایجاد کنیم؟"

هیچ آدم عاقلی خواهان گرفتاری و کشمکش نیست و طبعاً مثل آقای حاج سید جوادی خواهان رفع موانع موجود بر سر راه آزادی و رفاه و رشد نه فقط ملت ایران بلکه همه ملت‌های ایران است. یکی از زمینه‌های اصلی گیر و گرفتاری و کشمکشها که اکنون خصلت تاریخی در کشور ما را نیز بخود گرفته است همان اندیشه "ملت ایران" و یا "امت واحده" و "امت اسلامی"، که راهنمای سیاست گذاربهای دول حاکمه بر ایران بوده و توسط کسانی مثل آقای حاج سید جوادی همواره بازتولید شده، سرچشمه میگردد.

آزادی، رفاه و رشد ایران از کانال پایبندی به امر دمکراسی و رعایت و احترام بدان ونهادی شدن آن در جامعه میگردد. پایبندی به دمکراسی، پذیرش واقعیت و احترام بدان و نه انکار آن است. نفی موجودیت ملت‌های گوناگون در ایران نظیر آذربایجانیها، آرامنه، بلوچها، کردها، ترکمنها و غیره، انکار کثیرالمله بودن ایران است و این نخستین گام در جهت مخدوش ساختن

دمکراسی و در عین حال مخالفت با آزادی، رفاه و رشد ایران است. از آقای حاج سید جوادی میپرسیم که چطور میشود ایشان

واقعیت وجودی ملیتهای گوناگون در اتحاد شوری را می‌پذیرند، ولی در مورد ایران آن را انکار میکنند و واقعیت را بگونه دیگر و به دلخواه خود تفسیر مینمایند. انسانهای دمکرات واقعیت را همیشه آنگونه که هست بیان میکنند

بقیه در صفحه ۱۱

زبان مهمترین عامل در فرهنگ خلقی است. ارتباط مابین انسانها، شکوفایی فرهنگ آنان و راه ترقی و پیشرفت توسط زبان انجام پذیر است.

خاطرات گذشته، روش و منش زندگی گذشتگان، مبارزات نیاکان ما، تاریخ زندگی بر فراز و نشیب خلقی نسل اندر نسل در سینه یکایک ما حفظ و توسط زبان به میراث رسیده است. پاسداری از میراث‌های گذشته و بدست آوردن تجاربی از مجموعه شکستها و مبارزات خلقمان تنها از طریق شفاهی و توسط زبان در شرایط امروزی جهانی امکان پذیر نیست. اندیشه‌ها باید مادیت یابند و به نوشته تبدیل گردند تا بتوانند همگير شود و در اختیار عموم قرار گیرد.

متأسفانه علیرغم پذیرش این واقعیت، ما ترکمنها هنوز که هنوز است فاقد يك الفبای مدون و مورد پذیرش عموم هستیم. هر يك از ما آنگاه که به زبان مادری خودبخواه بنویسیم نه با تکیه بر يك الفبای مدون و عمومی، بلکه با تکیه بر برداشت و نحوه تلفظ خود نگارش مینمائیم.

با نگاهی کوتاه بر نوشته‌های موجود، این واقعیت آشکارتر میشود. يك کلمه با املاهای متفاوت در نوشته‌های گوناگون به چشم میخورد و بر درد فقدان الفبای عمومی می‌افزاید.

اگر مجموعه کیفیت نیروهای ترکمن را در نظر گیریم، توان پاسخگویی بر این نیاز را در نزد آنان می‌پاییم. ولی متأسفانه این کیفیتها نه صورت يك مجموعه و دريك رابطه تفاهم آمیز و متقابل، بلکه بصورت پراکنده و منفرد از یکدیگر، تلاشهایی در راستای رفع این نیاز انجام میدهند. برخی در میان گروه‌های سیاسی نظیر "ایل‌گویی" و "ترکمنستان" و برخی در محافل جداگانه و برخی نیز بطور منفرد و مستقل به کار و تحقیق در این باره مشغولند. ولی هیچ مانع جدی در نزدیکی این افراد حول پاسخ یابی به این نیاز وجود ندارد.

اکنون بهترین فرصت بویژه برای آن دسته از نیروهای ترکمن که اهل تحقیق و تعمق در باب "زبان" هستند و در خارج از کشور بسر میبرند، میباشد که بیاری یکدیگر و با کنار گذاشتن واقعی و صادقانه اختلافات عقیدتی، مسلکی، سیاسی و گروهی و با در پیش رو قرار دادن الفباهای پیشنهادی مختلف، در امر تدوین الفبایی که مورد توافق عمومی باشد، آستین بالا بزنند و کمر همت ببندند و در پیشرفت ادبیات خلق خود، نقش خود را ایفا نمایند. نشریه "تازه یول" نیز به سهم خود در راهگشایی این امر خطیر از هیچ کوششی دریغ نخواهد ورزید.

* * *

* لبخند داروی هر دردی است!

انسان هرچی تودارتر و کم حرفتر باشد بیشتر دچار فشار روحی می شود و بالعکس هرچه بتواند با انسانهای لایق و شایسته حرف بزند احساس سبکی و نشاط می کند.

«در زندگانی از چیززی یا کسی نمی ترسید؟...»

آقا فریدون لیوان آبی را که در کنار من بود برداشت کمی از آن را نوشید و سپس تبسم کنان گفت:

«می گویند مردان ترس خود را مخفی می دارند. راستش تا دوازده سال قبل به طور ناخودآگاه از مکان مرتفع می ترسیدم و از این موضوع هم رنج می بردم. تا اینکه پیش يك روانشناس رفتم و ایشان تعالیمی به من داد که باعث شد دیگر از بلندی ترسم. مثلاً بمن می گفت که منظره ای زیبا و دلگشایی مثل باغ و بوستان را در ذهنت جای بده و در همان حال سعی کن به مقدار کمی از کوه بالا بروی. آنقدر اینکار را تکرار و تمرین کردم تا توانستم این نقطه ضعف مخرب را در وجودم ریشه کن کنم و حالا در روزهای جمعه اولین کسی هستم که به بالاترین نقطه کوه می روم.»

«آیا به آینده فکر می کنید و آیا افکارتان توام با نگرانی است یا خیلی خونسرد هستید؟»
آقا فریدون چشمانش را بار دیگر به صورتم دوخت و همچنان که تبسم بر لب داشت گفت: نمی دانم این جمله از کیست ولی آن را خوب بخاطر سپرده ام می گوید:

«وقتی انرژی کسی بر حال متمرکز شد و نه بر گذشته یا آینده شخص می تواند حقیقتاً زنده و بیدار باشد. به عقیده من انسان باید خودش را مهم تر از آن بداند که با اضطراب و نگرانی به آینده فکر کند. کلاً کسی که زندگی مثبت و سازنده است نگران آینده نمی شود. اگر ما نگران آینده باشیم این نگرانی جانشین زمان حال می شود و در واقع فرصت امروز را هم از دست داده ایم. حتماً خواننده اید که شاعر و فیلسوف بزرگ ما خیام فرموده:

روزی که گذشت هیچ از او یادمکن
فردا که نیامده است فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
«خوشحالم که با من صادقانه صحبت می کنید، آیا هرگز مثل بعضی از مردها عصبانی می شوید؟»

کمی جابجا شد و جواب داد: «وقتی انسان همه چیز را دوست داشته باشد و شادی را در درون خویشتن بجوید نه در بیرون از خود، دلیلی ندارد که بخاطر هرچیز کوچک و بی اهمیتی عصبانی شود. عصبانیت بجز رنج و عذاب و پشیمانی چه سودی دارد؟ اگر قبول کنیم که عصبانیت يك خصلت انسانی نیست، مجبور نیستیم چیزی را که هیچ فایده ای به حال يك انسان ندارد در وجودمان حفظ کنیم.

بعضی ها می گویند ابراز عصبانیت بهتر از سرکوب کردن آن است اما من می گویم راه سالم تری نیز وجود دارد و آن عصبانی نشدن است. در این صورت بر سردورهایی ابراز خشم یا فروخوردن آن قرار نخواهیم گرفت.»

«گفتم: «در پایان این گفت و شنود کوتاه اما بسیار جالب کسی هم در باره خصوصیات و اخلاقی همسران حرف بزنید.»...»

گفت: «اگر من دل گرم و خاطری خرسند دارم و معتقدم که شربت زندگانی شیرین است به خاطر این است که در خودم کمتر احساس گناه، اضطراب، یأس و آشفتگی می کنم و همانطوریکه توضیح دادم علتش اینست که با افکاری روشن توانستم نقاط ضعف و تضادهای درونم را از بین ببرم. مثلاً هرگز نسبت به کسی حسادت نمی کنم چرا که معتقدم حسادت آفت روح است و در وجود ما رکود احساسی و عاطفی پدید می آورد.»

سپس سکوت کرد و مثل اینکه یاد خاطره ای افتاده باشد خنده کوتاهی به لب نشانند و افزود: «البته در دوره نوجوانی کمی حسود بودم مثلاً يك روز که خواهر بزرگترم برادرم را بوسید من هم بی اختیار به طرف خواهرم دویدم و مثل بچه ها خودم را در آغوشش انداختم و او هم خنده کنان مرا بوسید. حالا پس از سالها که یاد آن لحظه می افتم از کار خودم خنده ام می گیرد.

البته آن سالها خودسازی نکرده بودم و مثل حالا اعتماد به نفس نداشتم و شما بهتر می دانید که حسادت بر اثر فقدان اعتماد به نفس پدید می آید.»

«شما توانستید حسادت را در وجودتان ریشه کن کنید و من به شما تبریک می گویم. آیا شما تنها یا از بین بردن این خصیصه توانستید به شادی و آرامش روحی برسید؟»

آقا فریدون که در دیدگانش نور محبت و صفا دیده می شد خنده کنان گفت: «البته مسائل دیگری هم هست که در زنده دلی و شاد بودن من مؤثر است. مثلاً وجود همسرم که در زندگی قانع است و مثل بعضی از خانها چشمش به دنبال زندگی لوکس و مدرن دیگران نیست.»

«دیگر چه مسائلی باعث سرور و شادکامی باطنی شما می شود؟»

کمی روی زمین جا به جا شد و همچنان که گل خنده روی لبهایش شکفته بود اظهار داشت: «همسرم که او هم زنی شاد و خنده رو است برایم چهار فرزند به دنیا آورده است که همگی سالم و تندرست هستند و یقیناً این می تواند باعث سرور و لذت بردن بیشتر من از زندگی شود ولی وقتی انسان بهانه جو نباشد و مرتباً از حرفها و کارهای دیگران انتقاد نکند زندگیش شیرین تر و دوست داشتنی تر می شود. البته انتقاد کردن گاهی سازنده و مفید است. ولی آیا بهتر نیست که بجای انتقاد کردن از همه چیز و همه کس بیشتر عمل کنیم. ما عادت کرده ایم از کارها و اعمال و رفتار دوست و فامیل خود مرتباً انتقاد کنیم و اینکار بجز اینکه زندگانی را بکام ما تلخ کند نتیجه ای ندارد.

در ضمن یکی دیگر از دلایل شادی و رضایت خاطر من اینست که سیگار کشیدن را ترک کرده ام. فکرش را بکنید انسان ده سال مرتباً سیگار بکشد و بعد آنقدر توانایی داشته باشد که آن را ترک کند آیا این عمل باعث طراوت روح نمی شود؟ از موقعی که سیگار را ترک کرده ام دندانهایم سفیدتر و دهانم نیز خوشبوتر شده است.»

«شما خیلی راحت و بی پیرایه از افکار و تمایلات درونی خود با من سخن می گوید و این نشان می دهد که آدم توداری نیستید.»

آقا فریدون خنده کنان گفت: «و شاید بخاطر همین است که احساس آندوه و کسالت نمی کنم.

دیشب در منزل دوستی مهمان بودیم، جای شما خالی محفلی بود دوستانه که شور و گرمی و هیجان و خنده و سرور و شادی را در وجودمان زنده کرد. راستی خوانندگان گرامی، اگر این میهمانی ها و دیدارهای دلپذیر و لذتبخش نبود زندگی چقدر خسته کننده و ملال آور می شد، بی جهت نیست که حافظ شیرین سخن گفته:

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد
باقی همه بی حاصلی و بی ثمری بود
و یکی از نویسندگان هم گفته است: «در دنیا هیچ جامه ای بر تن آدمی برانزده تر از تحصیل مسرت و دوستی دیگران نیست...»

آری، در این مجلس دوستانه چشمم به مردی افتاد که خنده و شادی لحظه ای او را ترک نمی کرد. با خود اندیشیدم: شاید این مرد خندان و با نشاط این شعر حافظ را مرتباً زمزمه می کند که گفته:

ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن
یاز دیوان قضا خط امانی بمن آر
سرانجام هم طاقت نیاوردم و از دوستم
برسیدم: «اسم این آقا چیست؟ و آیا او همیشه اینطور شاد و خنده رو است یا فقط در این مجلس از دیدن دوستان و فامیل احساس سرور و خوشحالی می کند؟»

دوستم با لحن مطمئنی گفت: «آقا فریدون پسر عموی زن من است. او همیشه اینطور است هیچکس تا بحال او را غمگین و گرفته خاطر ندیده است، او مایه شادی و سرگرمی همه فامیل است.»

با خنده گفتم: «خوش به سعادت تو که يك چنین فامیلی داری.»

دوستم نگاهش را به چشمانم دوخت و لبخندزنان گفت: «حتماً میل داری با او بیشتر آشنا شوی؟»

تبسم کنان گفتم: «خودت که بهتر به اخلاق و روحیه من آشنایی.»

از جا بلند شد و به طرف آقا فریدون رفت. دقایقی بعد آقا فریدون در کنار من نشست. او مردی بود در حدود چهل و دوسه ساله با موهای پر پشت و مشکی و صورتی گرد و بدون چین و چروک. هیكلش کمی چاق و چشمانش روشن و شفاف بود.

درحالی که با شور و اشتیاق به چهره شادابش می نگریستم پرسیدم: «چنین به نظر می آید که شما مردی شاد و راضی از زندگی هستید رمز شادی و خوشنودی شما در چیست؟»

درحالی که دندانهای سپیدش براثر تبسمی که بر لب داشت پیدا بود گفت: «خیلی ها که با من از نزدیک آشنا هستند فکر می کنند من مردی ثروتمند هستم که همیشه می خندم در صورتیکه اینطور نیست و حسن جاه طلبی و داشتن ثروت و مقام بالا در وجود من نیست. من هم مثل بیشتر مردم زندگی معمولی دارم و شاید از خیلی ها بائین تر باشم و مثل حافظ شیراز معتقدم (اگر سودیست با درویش و خرسندی است). افکار و عقاید من طوری است که هرگز غم و غصه به دلم راه نمی دهد یعنی درواقع اندیشه های بوج و بی ارزش را از ذهن بیرون می ریزم.»

«می شود بیشتر توضیح بدهید.»
با همان لبخند دلنشینی که مهر به دل می ریخت

ترکمنهای ایران

توضیح: یکی از خوانندگان "تازه یول" مطلب "ترکمنهای ایران" را که در مجله "هنر و مردم" بقلم

"هوشنگ پورکریم" چاپ شده، برای ما ارسال کرده‌اند. این مطلب در کتاب "ترکمن و آنچه برون" در سال ۱۳۴۴ منتشر گردیده است. مطالب این مقاله هر چند کهنه و گاه فاقد برخورد علمی است، ولی بدلیل ارزش تحقیقی آن و نیز بخاطر استفاده محققین ما در تحقیقات احتمالی خود، ضمن تشکر از دوست فرستنده بدرج آن مبادرت می‌ورزیم.

بخش بزرگی از دشت گرگان در شمال غربی شوره‌زار است و کم‌آب که فقط مثنی خار شتر و گیاهان سخت و کم‌رشد و سازگار با خشکی و شوری در آن می‌روید. ولی کناره‌های «رودخانه گرگان» و زمینهای نزدیک به دامنه‌ها به‌خوبی پربرکت و حاصلخیز است.

رودخانه گرگان از کوههای شمال شرقی البرز سرچشمه می‌گیرد و از دل کوه ودره‌ها باپیچ و تاب می‌گذرد و به دشت می‌رسد و سرتاسر دشت را به موازات کوههای البرز به سوی مغرب تا چند فرسنگی شمال «بندر شاه» به آرامی طی می‌کند و به خزر می‌ریزد. این رودخانه در سالهای دراز عمرش و به مرور بستر رسوبی و سست خود را روینده است و اینک در سطحی کم‌و بیش پنج شش متر پائینتر از سطح دشت جریان دارد و ناچار آبش را فقط با پمپ‌های موتوری می‌توانند بالا بکشند و به دشت و کشت سوار کنند.

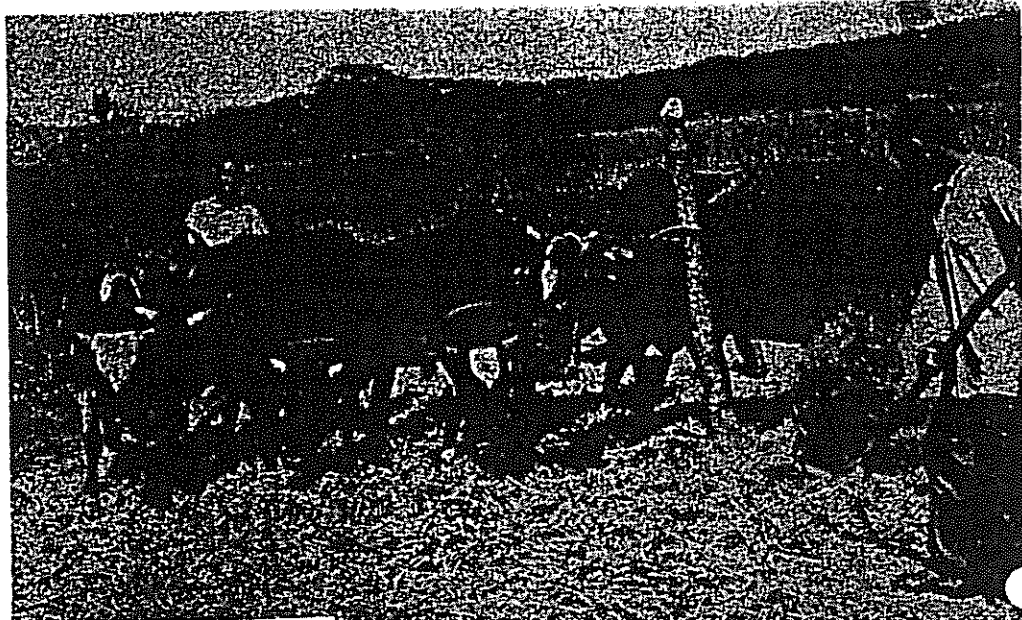
ارتفاع دشت از سطح دریای خزر چندان نیست و باید از قول جغرافیایان و یسان افزوده که این دشت با کم شدن آب و به سبب عقب‌نشینی آن به مرور پدید آمده است. البته خاکهای رسوبی دشت و شواهد محلی مؤید این قول می‌شود. از جمله اینکه جزیره «آب‌سگون» («گومیش‌تپه» فعلی) که روزگاری در حلقه دریا بود، طی چند صد سال اخیر از بند آب‌شور رسته و در دامن دشت افتاده است. یا قطعه‌هایی از دریاچه نمک، که سالهاست به آسانی از آنجاها نمک بیرون می‌کشند.

رودخانه دیگری است که در انتهای شمالی دشت به سوی غرب می‌رود و به خزر می‌ریزد. این رودخانه در فاصله بین «چات» و «اینچه‌برون» مرز مشترک «ایران - شوروی» است.

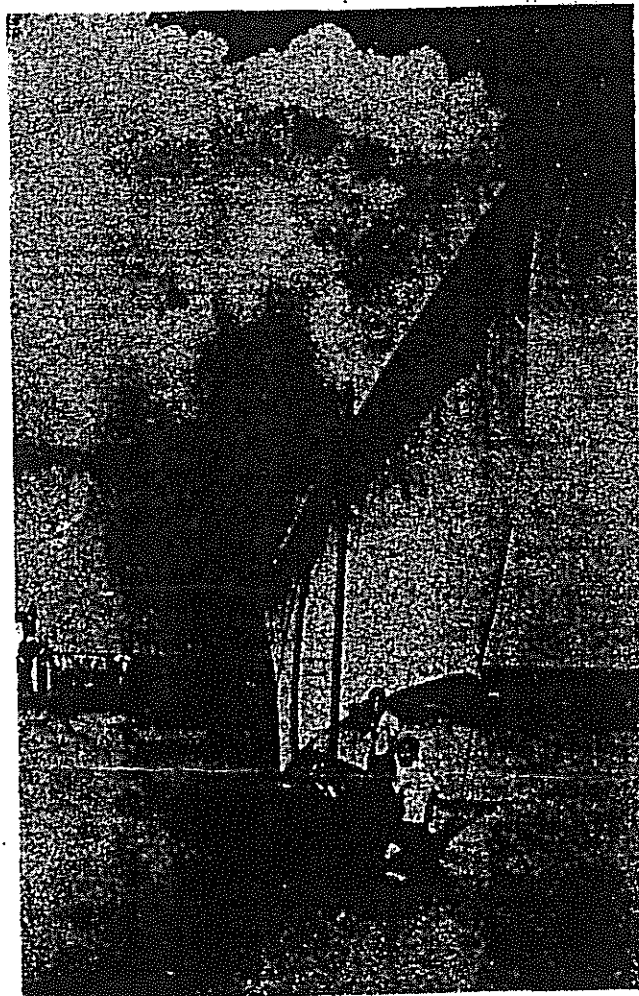
هوای دشت تابستانها گرم است و زمستان معتدل. مقدار بارندگی در سواحل و کوهپایه‌ها بیشتر از قسمتهای دیگر است. البته به اندازه بارندگی در مازندران و گیلان نیست. زیرا، آسمان گشاده دشت، ابرهای بیشتری طلب می‌کند و بادهای جنوب مجال می‌دهند که ابر بیارد. با وجود این، خاکهای جنوب و جنوب شرقی دشت تمام گیاهانی را رویانده است که در گیلان می‌روید. تا همین پانزده بیست سال پیش وقتی که هنوز تیغه‌های آهنین تراکتورها به مصاف خاک نیامده بود، سرتاسر این قسمتهای دشت بایشه‌ها و نیستانهایی پوشیده بود که عبور از آنها برای ترکمنها نیز مشکل می‌نمود.

در این مجمل حد و مرز دشت گرگان با آب و هوایش و رودخانه‌هایش به اختصار گنجید. اینک با همان اختصار به مردمش بپردازیم که تا سالهای اخیر اهل کشت و کار نبودند و روزگارشان به گلچرانی می‌گذشت و هر فرد ترکمن به‌خانوادمی تعلق داشت که در یک «آی» (آلاچیق) بسر می‌برد. این خانوادگی آلاچیق خود را با کم‌و بیش فاصله‌ئی در کنار چند آلاچیق دیگر برپا می‌کرد که متعلق به چند خانوار دیگر بود.





بالا : نحوه خرمن کوبی ترکمن‌ها در دهکده‌های کوهستانی
پائین : يك صيدگاه در «گومیشان»



« . . . بخواب ، بخواب ، ای نازنین من .

هنگام کوچ بر شتر قرمز سوار خواهی شد

وهنگام عروسی پیراهن قرمز خواهی پوشید.

بخواب ، بخواب ، ای نازنین من »

آری چند ماه تابستان را در ثیلاق باخوشی بسر می‌بردند.

اما باردیگر با رسیدن ماههای سرد ، عمر ثیلاق کوتاه می‌شد

وقشلاقی دیگر درپیش داشتند با کوچی دیگر .

وقتی به دشت گرگان برمی‌گشتند، باردیگر درکناره‌های

اترك و گرگان پراکنده می‌شدند و با آذوقه‌هایی که در بهار

اندوخته بودند زندگی زمستانی را به‌امید زادن گله‌ها از سر

ازاین روی کوچکترین اجتماع ترکمنی مجموعه همین چند
آلاچیق بود که «آبه» نام داشت و مردمش غالباً با هم خوشاوند
بودند یا حداقل مناسبات تعیین شده دوستانه‌ئی با هم داشتند که
از آنچه اینک درمیان مردم دهکده‌ها دیده می‌شود به مراتب
دوستانه‌تر بود و تعاون اجتماعی درمیان آنها فشرده‌تر^۱ .

دشت گرگان سرزمین زمستانی آنها بود و اواخر بهار
گروه گروه در آنسوی اترك به دامنه کوههای بالکان می‌رفتند .

کوچندگان ، کودکان خردسال و نوزادانی داشتند
که به توجه و محبت والدین فوق‌العاده محتاج بودند. مادران ،

مسئولیت مهمی از امور کوچ را که حراست کودکان و تقسیم
آذوقه بود به‌عهده داشتند . پیاده کردن آلاچیق و برافراشتن آن

با زنان بود . درمنز لگاها ، آلاچیقها را به‌نحوی موقتی برپا
می‌کردند که پیاده کردن مجدد آن چندان دشوار نباشد . دوتا

از چهارتا رمی آلاچیق را به‌هم تکیه می‌دادند که چیزی شبیه
ش. وانی خانه‌های شهری می‌شد و رویش يك تکه نم‌د برای سایه

... از می‌انداختند و با بچه‌هاشان در زیر آن به‌گرد سفره نان
و ماست می‌نشستند و بعدهم چند ساعتی به‌خواب می‌رفتند .

درحالی‌که مردان خانواده‌ها برای آماده‌باش و مقابله با هر خطری
نه‌به‌بیت کشیک می‌کشیدند.

سرانجام به‌ثیلاق می‌رسیدند؛ دامنه‌های خوش‌آب‌وهوای
بالکان، سبزه‌زارها، محصولات که از دامهاشان به‌دست می‌آمد،

کودکانی که باشادمانی در پی‌هم به‌بازی می‌دویدند ، همه و همه
آنها را به‌بهره‌مندی از مصاحبت و معاشرت باهم تشویق می‌کرد.

ازاین روی در ثیلاق آلاچیقهای خود را نزدیکتر به‌هم و فشرده‌تر
برپا می‌کردند. پشم‌ریسی، قالیچه‌بافی و نم‌دبافی ، سوزن‌دوزی

و . . . کارهایی بود که زنان در ثیلاق به‌آن مشغول می‌شدند .
مردها یا به‌اسب‌دوانی و چوگان‌بازی می‌پرداختند، یا در مجالس

چای‌نوشی و قصه‌سرایی گردهم جمع می‌شدند. درچنان مجالسی،
نقل مجلسشان شرح شهامت‌ها و شجاعت‌هایی بود که در غارت‌ها از

خود بروز می‌دادند و سفره‌هایی که می‌رفتند .
عروسیه‌هاشان معمولاً در ثیلاق سر می‌گرفت که همیشه

با مراسم پرشور و هیجان اسب‌دوانی و کشتی‌گیری همراه بود.
بهترین شادمانی‌های زندگی ایلپانی در ثیلاق فراهم می‌شد .

مادران بر بالین کودکانی که به‌خواب می‌سپردند، بهترین آرزوها
را برایشان به‌لالائی می‌خواندند :

حکمت اول گویید معاصر کج تا ثریا می‌رود خستوار کج

اُرمان

آغاز سخن :

بجای "کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن" از کانون "ترکمنستان" استفاده میشود و این صرفاً بخاطر اختصار است و نیت دیگری در کار نیست و امید است که حمل بر تعبیر منفی نگردد.

زمینه و علل پیدایش
همانطور که در آغاز گفتیم کانون "ترکمنستان" در سال ۶۶ از اتحادبخشی از فدائیان "اکثریت" و توده‌های های ترکمن شکل گرفت و در اردیبهشتماه سال ۶۶ با انتشار بیانیه‌ای بمناسبت ۶۳مین سالگرد تاسیس جمهوری ترکمنستان ایران در آلمان (غربی) اعلام موجودیت نمود.

جدایی این گروه از اکثریت و آغاز فعالیت آن باتفاق تعدادی از توده‌های های ترکمن، از طرف حزب توده با سکوت برگزار شد و حتی مسئولین طراز اول در مواضع شفاهی خود حمایت ضمنی شان را از آن ابراز می‌داشتند، با وجود این موضع رسمی حزب توده سکوت بود. برخوردار اکثریت کاملاً منفی و مخرب بود، بطوریکه آنرا "ایجاد دکان مستقل" (ایل گویچی ۱۱)، "فرقه‌گرایانه و غیر مسئولانه" (همانجا) نامید و حکم محکومیت قاطع و شکست آن را صادر کرد. این موضع اکثریت نه بر پایه تحلیل و ارزیابی از علل و زمینه شکل گیری این گروه و نه بر پایه دموکراسی و آزادی بیان، بلکه از موضع نفی و به شیوه عمیقاً ضد دموکراتیک بود. حزب دموکرات ترکستان و "راه کارگر" موضع حمایت از این گروه را گرفتند، البته هر یک با انگیزه‌های خاص خود.

هیچیک از این احزاب و سازمانهای سیاسی کلماتی در باره علل و زمینه شکل گیری این جریان اظهار نظر نکردند. اما خود این گروه باره علل پیدایش خود دلایلش را بشرح زیر بیان نمود: "نبود سازمان مستقل انقلابیون ترکمن و ملاً تمکین و دنباله‌روی آنها از سازمانهای دیگر را شاید بتوان از نقاط اساسی ضعف این جنبش تلقی کرد." (بیانیه) و یا: "برقراری پیوند تنگاتنگ جنبش انقلابی خلق ترکمن با جنبش سراسری خلقها بویژه با جنبش کارگران دارای اهمیتی حیاتی است. شکل غیر اصولی و مکانیکی این پیوند که با جنبش طرفداران طبقه کارگر تاکنون ادامه یافته است، صدمات و لطامات بزرگی بر جنبش این خلق وارد ساخته است یعنی در درجه اول خصلت دموکراتیک این جنبش و استقلال تشکیلات سیاسی آن نادیده گرفته شده است." (بیانیه) و همچنین:

"کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن در عمل به زائده تشکیلاتی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت تبدیل و به مسائل جنبش انقلابی خلق ترکمن و امر رهبری سیاسی آن بعنوان بخشی از تشکیلات سازمان اکثریت تکرر شده میشود." (بیانیه) و نیز:

"آنچه برای ما حائز اهمیت بوده و ما را بر آن داشته که صف کانون را از صف اکثریت جدا کنیم، اعتقادمان به اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بدست خویش است." (۹، ۱۰، ص ۱)

اصلی ترین دلایلی که این گروه در توضیح جدایی خود از اکثریت بیان نموده، نکات فوق‌الذکر میباشد. که میتوان آنرا بدین شکل فرموله کرد:

الف - عدم وجود تشکیلات مستقل در جنبش ترکمنها
ب - اعتقاد (انقلابی و نه اپورتونیستی) به اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش.

زمانیکه این دوستان اعلام میدارند که "هدف از اعلام استقلال مرزبندی با اپورتونیسم و فرمیسیم" (۹، ۱۰، ص ۷) است، دلایلمان برای توجیه جدایی و انشعاب، ناقص است. بعبارت دیگر حتی خود این گروه نیز از توضیح زمینه‌ها و علل واقعی پیدایش خود قصور ورزیده است.
زمینه‌های اساسی شکل گیری این گروه را میتوان در عوامل زیر جستجو کرد:

۱- تشکیل کانون "ترکمنستان" اقبل از همه مولود بحران همه جانبه، مزمین و فراگیر سازمان اکثریت و جنبش چپ ایران است. درماندگی چپ بطور کلی و اکثریت بالاخری در پاسخ یابی راه برون رفت از بحران فزاینده‌ای که سرتاپایش را فرا گرفته بود، زمینه ساز بروز انشعابات و جدائیها در اشکال گوناگون آن، در صفوف سازمانها و احزاب مختلف وابسته به این جنبش گردید. اکثریت قریب باتفاق جدائیها تحت شعارهای انقلابی صورت میگرفت، جدا شوندگان، احزاب و سازمانهای سابق خود را متهم به اپورتونیسم سازشکاری، خیانت و غیرمملک میکردند و آنان نیز منشعبین را "تفرقه افکن" "فرقه‌گرا"، "وحدت شکن" و غیره ذلک متهم مینمودند. در واقع هیچیک از طرفین گذشتی نسبت بهم نداشتند و مناسبات عمیقاً غیر دموکراتیکی فیما بین آنها برقرار میشود سیاست افشا و طرد یکدیگر در صرور وظایفشان جای میگرفت. هر کدام خود را محق و دیگری را ناحق و باطل جلوه میدادند و تنها برای خود رسالت قائل بودند و خود را تنها نماینده کارگران، "تنها نماینده خلق" معرفی میکردند. و مخالفین را "دشمنان آگاه و ناآگاه" کارگر و خلق اینان با کمترین اختلافات از یکدیگر جدا میشدند، کترین تفاوت نظرات غیرقابل تحمل بود و بعبارتی طرفین دعوا با بینش روش و منش اساسا یگانه‌ای نسبت بهم برخورد میکردند. جدایی کانون "ترکمنستان" از کانون "ایل گویچی" بر زمینه همین بستر و با همان اندیشه

امروزه ما شاهد وجود کانونهای فرهنگی و سیاسی مختلفی میان ترکمنهای خارج کشور هستیم. هر یک یا چند نفر ترکمنی که در خارج کشور بسر می‌برند، تحت عنوان کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن فعالیتها را انجام میدهند. صرفنظر از خوبی یا بدی آن، این پدیده نشانگر آنستکه ترکمنهای مقیم خارج میل به بی‌ثباتی و سکون نداشتند، بلکه بر عکس تمایل دارند که ساکت نشینند و بر اساسی درک و برداشتهای خود فعالیتها را در عرصه های مختلف فرهنگی و سیاسی و غیره، عرضه نمایند. این پدیده رافتنفسه باید مثبت تلقی کرد. اما مثبت بودن آن دال بر درستی و یا نادرستی اندیشه‌ها و سیاستهای این محافل نمیتواند باشد. از اینرو ضروری است که اندیشه و سیاست هر یک بطور جداگانه مورد بررسی و نقد قرار گیرد و از اینطریق راههای غلبه بر اختلافات و موانع نزدیکی تقاهم و همگامی جستجو شود.

مقدمتاً بایستی اشاره کرد که "کانون" نهادی بود که در سالهای ۵۷ بر بستر اوضاع سیاسی، اجتماعی ترکمن صحرا توسط هواداران جنبش فدایی تشکیل گردید و موفق شد در سالهای ۵۹-۵۷ به نهادی توده‌ای و دموکراتیک فرا روید و اقدامات معینی را در سازماندهی مردم و نیز در عرصه اجتماعی برخی اصلاحات را به انجام رساند.

شایان ذکر است که امروزه ارزیابی و بررسی رویدادهای و تحولات آن دوره یکی از موارد بحث و اختلاف نیروهای سیاسی ترکمن است. بیسهم خود امیدواریم که این بحث در فضای سالم و تقاهم به نتایج مثبتی برسد و درسها و تجارب آن بعنوان بخشی از کارپایه حرکات آینده قرار گیرد. بدنبال یورش و سرکوب جنبش ملی خلق ترکمن که توسط جمهوری اسلامی و تسلط مشی "شکوفایی" و اندیشه توده‌ای در بخش اکثریت فدائیان و باقی ماندن اکثریت مطلق فعالین ترکمن با این بخش و نیز در بی‌تاهجم و سرکوب کلیه نیروهای سیاسی توسط "۱۰"، بخش بزرگی از فعالین ترکمن تن به جبر مهاجرت از وطن دادند.

در مهاجرت بحث و فحش پیرامون عملکرد گذشته و چونگی تحولات بخشیدن به فعالیتها جاری در مهاجرت در میان نیروها مطرح گردید و بتدریج جدیتر شد. بطوریکه این بحثها در ادامه خود ابعاد وسیعی بخود گرفت. در واقع بحران فعالین سیاسی ترکمن ناشی از شکست اندیشه‌های "راهنا"، برنامه و مشی گذشته بود که بمثابة بخشی از بحران سراسری سازمان اکثریت سر باز کرد. این بحران اللعموم بحران جنبش چپ ایران که بحرانی مزمین، همهجانبه و فراگیر بود.

تاثیرات این بحران بر نیروهای ترکمن نیز متفاوت و متنوع بود. در اثر تسلط مناسبات بشدت بوروکراتیک در عرصه تشکیلاتی و دنباله‌روی بی چون و چرای رهبری این سازمان از فرامین و سیاستهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و اینجا و آنجا از ارگان امنیتی این کشور یعنی "ک.ک.ب" بازتاب بشدت مخربی در میان نیروهای ترکمن گذاشت و وجه تشکیلاتی بحران بطور برجسته‌تری در میان نیروها نمایان گردید.

در اثر تشدید بحران، نیروهای ترکمن نیز بسان مجموعه نیروی "اکثریت" به جناحهای مختلف تقسیم شدند، جناحی منافع خط رهبری و سیاستها و بینش گذشته و جناحی دیگر منتقد رهبری و سیاست و بینش گذشته بود. آندسته از نیروهای ترکمن که در طیف مدافعین خط مشی گذشته قرار داشتند، در اتحاد با بخشی از نیروهای ترکمن حزب توده در اردیبهشت ماه ۶۶ اقدام به انتشار بیانیه‌ای کردند و در آن استقلال "کانون" را از سلطه "اکثریت" اعلام نمودند. این گروه در شهریورماه همان سال نشریه‌ای بنام "ترکمنستان" منتشر کرده و آنرا ارگان "کانون" خود معرفی کردند. تفاوت ظاهری این گروه با "کانون" وابسته به اکثریت یکی در آن است که کانون وابسته به اکثریت، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و کانون جدید التاسیس، کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و دیگری در عناوین نشریات آنها است که اولی نام ارگانش را "ایل گویچی" و دومی "ترکمنستان" برگزیده است.

شایان ذکر است که بدنبال این جدایی در اثر تشدید بحران "اکثریت" نیروهای ترکمن باقیمانده در این سازمان نیز با انگیزه‌های گوناگون و متفاوت صف "اکثریت" را ترک کردند. بخش اعظم نیروهای ترکمن در فروردینماه ۶۹ طی کنفرانسی استقلال کانون را از سلطه "اکثریت" اعلام کردند و با انتشار نشریه "ایل گویچی" ارگان کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن فعالیت خود را با سیمای جدید آغاز نمودند.

اما آنچه که باعث نگرانی این مطلب گردید، خبری است که در شماره ۲۶ و ۲۷ نشریه "ترکمنستان" آمده است و خبر از برگزاری اولین کنگره آن میدهد. بمناسبت نیست در آستانه برگزاری این کنگره نگاهی به این جریان انداخته شود و زمینه‌ها و علل شکل گیری، دیدگاهها و بنیانهای فکری این جریان در عرصه‌های نظری، سازمانی و برخی عرصه‌های دیگر مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

قبل از آغاز بحث توضیح این نکته را ضرور میدانم که در طول مطلب

و شیوه‌های رایج صورت گرفت.

۲- همانگونه که در آغاز نیز اشاره کردیم، بخش بزرگی از فعالین ترکمن مجبور به مهاجرت شدند. عامل مهاجرت به معنی دور بودن از بستر اصلی مبارزه و آنها در شرایط شکست آشکار اندیشه‌ها، برنامه و اساسنامه، اهداف و مشی سیاسی، زمینه مساعدی برای واگرایی نیروها، از جمله و بطور مشخص در رابطه با گروه مورد بحث ماست.

۳- نیروهای مهاجر ترکمن عمدتاً در ترکمنستان شوروی مستقر یافته بودند زندگی در جاتی که مردم هم به لحاظ زبانی، هم بزبان فرهنگی و قومی طبعاً علایق خاصی را می‌توانند بیار آورد و از آن گذشته وجود دولت و جمهوری مستقل (هر چند بظاهر) ترکمنستان شوروی نمی‌تواند بعنوان عاملی در شکل گیری و نام زدن به گرایش ملی و مستقلانه بی تاثیر باشد. این تاثیر در میان برخی از نیروها حتی بنوعی از شیفتگی نیز بروز میکند. خود این مقوله را بطور مجرد و کلی می‌توان پدیده‌های منفی بحساب آورد، بلکه از اینکه بخشی از ترکمنها (ترکمنهای شمالی) توانستند تحت شرایط معین جمهوری و دولت مستقل خود را تشکیل دهند (هر چند بطور اسمی) می‌تواند منشا الهام و احساس مثبت باشد، این از یکسو، از سوی دیگر این پدیده بمثابة عاملی در جهت بیداری تمایلات سرکوب شده و فرو خورده تاریخی می‌تواند نقش ایفا کند. و در فعالیت فعالین سیاسی ترکمن (بخش جنوبی) تاثیرات خود را بر جای گذارد. دامنه این تاثیرات و عملکرد آن و حتی استنتاجهای سیاسی از آن می‌تواند در هر فرد و گرایش فکری متفاوت و قابل بحث باشد.

۴- عامل دیگر را در شکست انقلاب بهمن و افتادن قدرت سیاسی بدست ضد دمکراترین نیروی اجتماعی یعنی "ولایت فقیه" باید جستجو کرد.

حکومت اسلامی با اعتقاد عمیق به "امت واحده" و "امت اسلامی" بسنه خشن ترین شکل مکتبه به انگار ملت‌ها و خلقهای ایران پرداخته و می‌پردازد. بعبارت دیگر با استقرار حکومت اسلامی در ایران اعمال ستم ملی بسر ملت‌های ایران از جمله خلق ترکمن تشدید یافت. این امر در میان نیروهای سیاسی ملت‌های تحت ستم نیز (بطور مستقیم و غیر مستقیم) تاثیرات خود را بر جای می‌گذارد و واکنش آنها را در مقابله با آن بازتاب میدهد.

بطور خلاصه عوامل فوق توضیحگر جدایی کانون "ترکمنستان" از اکثریت بود و با اندازهایی نظیر "نو بودن راهی که در پیش گرفته بودیم" (ش ۲۶ و ۲۷ ص ۷) که آنها امروز بیان می‌کند، نمی‌توان موافق بود. اقدام این دوستان نیز اقدام رایج و معمول در جنبش چپ بود که مشابه آن از سوی خیلی های دیگر نیز صورت گرفت. تنها تفاوت اینان در ملی - منطقه‌ای بودن شکل آنست. ولی در "مبانی فکری" ایشان هیچگونه تفاوتی دیده نمی‌شود. برای اثبات این مدعا بپردازیم به "مبانی فکری" کانون "ترکمنستان".

استقلال و وابستگی

مقولات استقلال و دمکراسی در سالهای اخیر میان نیروهای چپ (اعم از نو و سنتی) و نیروهایی که تا همین اواخر پیشینه چپ داشتند از جمله موضوعاتی هستند که بیش از همه مورد توجه آنهاست و هر يك بنوعی آنرا تعبیر کرده و خود را پرچمدان آن میدانند. در اینجا می‌توان گفت که واقعیت آنستکه در طول تاریخ جریانات و شخصیت‌های متعددی بودند که ایده "استقلال" را مطرح کرده و از آن دفاع نموده‌اند. البته نه بطور گنگ و نامفهوم، بل مشخص و کثرت. اگر بخواهیم راه دور نرویم از زمره آنها میتوان "خیمینی" را مثال آورد. بحق خیمینی و جریان او را باید یکی مستقل ترین نیروهای تاریخ معاصر ایران بشمار آورد. درک خیمینی از استقلال مبتنی بر شعار "نه شرقی، نه غربی" بود که میبایست تبلورش را در حکومت اسلامی نشان میداد. خیمینی حقیقتاً نیرویی مستقل بود. ولی آیا مستقل بودن وی را میتوان دلیلی بر حقانیت او دانست؟ پاسخ واضحاً منفی است. اعتقاد به استقلال بتهایی برای تاثیر گذاری بالنده در تحولات اجتماعی نه تنها کافی نیست، چه بسا مانند تجربه انقلاب اسلامی، جامعه به قهراً نیز بکشانند. این هم نوعی درک از استقلال است.

از سوی دیگر بجرئت میتوان گفت که هیچ نیروی سیاسی را در ایران نمیتوان سراغ گرفت که به وابسته بودن خود اعتراف کند بلکه بالعکس شعارهای "میهن پرستی" و "استقلال" با حروفی درشت در اسناد رسمی و نشریات آنان آذین بسته است. ولی با وجود همه اینها، از نظر مردم

آنها نیروهایی وابسته محسوب میشوند. واقعا چرا حزب توده و سازمان اکثریت علیرغم استقلال تشکیلاتی خود با آنهام بد و بیضه، نیروهایسی وابسته بحساب می‌آیند؟ زیرا که بیش و سیاست آنان نه در راستای حفظ منافع ملی ایران، بلکه همزاد سیاست‌های سوسیالیسم عملاً (قبلاً) موجود و بعبارتی اتحاد شوروی و منبعث از اندیشه‌های کمینترنی بود. سیاست‌آنان نه در انطباق با نیازهای دگرگونی و تحولات درون ایران، بلکه منطبق با هر چرخش سیاست اتحاد شوروی بود.

این درک نیز نوعی دیگر از اندیشه مستقل است که همان بلائی را بر

سر جامعه می‌آورد که خیمینی و جریان او آورد. درک کانون "ترکمنستان" از مقوله استقلال بر همان درک دوم استوار است، آنان اساسیترین نقطه ضعف جنبش خلق ترکمن را نداشتن سازمانی مستقل ارزیابی کرده‌اند، ولیسی متأسفانه درک این دوستان در همان حد و حدود "استقلال تشکیلاتی" محصور است و فراتر از آن نمی‌رود. آنان اعلام میدارند که "این سازمان (کانون) تاکنون بدلیل عدم استقلال و وابستگی تشکیلاتی خود بصح

ف. خ. ۱ و سپس به سازمان فدائیان اکثریت راسا و جدا از خط مشی این جریانات نتوانسته بود به بررسی گذشته خود بپردازد." (ش ۶ ص ۱۱) و یا در جایی دیگر میگویند "سازمانی که خود استقلال نداشته و تا این استقلال رپوده شده را باز نباید، قادر نخواهد بود در امر خطیر استقلال وارد کارزار شود." (ش ۹ ص ۹)

واقعیت اینستکه این سازمان (کانون) واقعا در درون جنبش فدائیان بود و بعنوان بخشی از تشکیلات سازمان فدائیان محسوب میشد. اما جای پریشی است که با رهایی از درون يك جریان سراسری و بنیان نهادن تشکیلاتی کاملاً مستقل، و بی آنکه رابطهای با آن داشته باشد، قضیه حل میشود و آن جریان میتواند "هویت مستقل" کسب نماید؟ آیا گیر مسئله صرفاً نشستن در جلسات سازمان اکثریت و گوش بفرمانی از سیاست‌های آن نهفته است؟ البته هر فرد عاقلی می‌پذیرد که گسستن از سازمان فدائیان و عدم وابستگی تشکیلاتی گامی مثبت بشمار می‌آید، وانگهی جدایی فرد یا افرادی از اکثریت و یا هر جریان دیگر، حق طبیعی آنهاست، ولی این تنها بخشی از مسئله است. بعد دیگر مسئله، پاکیزگی جسم و جان از آلودگیها و رهایی از آن پیشنی است که بر آن سازمان و همه کسانی که در درون آن و در سنگر آن می‌زیمنند، حکمفرما بود. آیا عدم وابستگی تشکیلاتی میتواند گریبان ما را از آن سیستم فکری که تا گوشت و پوست و استخوان ما نفوذ نموده بود، رهایی دهد؟ اگر دوستان ما بخواهند منصفانه قضاوت نمایند، حتما پاسخ منفی خواهد بود.

اگر دوستان ما با رهایی و گسست از سازمان فدائیان، بیشتر پیرامون "هویت مستقل" کدوگو می‌نمودند در باره استقلال فکری و اندیشه‌های بیشتر کاوش میکردند و سپس اقدام به سازمانگری می‌نمودند، شاید نتیجه مطلوبتری از وضعیت فعلی خود میگرفتند.

کانون "ترکمنستان" خود معترف است که تا همین اواخر وابسته بسنه تشکیلات سازمان فدائیان بوده است. واقعا علت این وابستگی در چه چیزی نهفته است؟ نیت شر افراد؟ آیا نشاندن صرفاً سلطهگر در میز اتهام، روشی از نظر قضاوت تاریخی منصفانه و از نظر ریشه یابی خطاها و رسیدن به اندیشه مستقل، اصولی است؟ واقعا سلطه پذیر در این میان چمنقشی دارد؟

باید بگویم که وابستگی این جریان به سازمان سراسری اکثریت نه در نیت شر افراد نهفته بود و نه در زورگویی و سلطه سازمان فدائیان. علت واقعی این وابستگی پذیرش و قبول سیستم فکری حاکم بود و مسئله اصلی و اساسی رهایی و گسست از این اندیشه آلوده است. نکته‌ای که جریان "ترکمنستان" هیچگاه بدان نزدیک نشد و بالعکس با همان بنیانهای اندیشه‌های و تفکر کهنه، به بررسی گذشته پرداخت و به همان شیوه بسا مخالفین فکری خود برخورد نمود.

این جریان در نشریه "ترکمنستان ایران" مینویسد: "این اقدام مابدلیل نو بودن آن در سطح جنبش و بیگانگی خود آنها (بخشی از روشنفکران ترکمن) با ایده استقلال... (ش ۲۶ ص ۲۷، ۱)

اصولاً هیچ اقدام نوین و اندیشه جدیدی بدون تغییر در ابزار ممکن نیست به نتیجه مطلوب برسد. گسست تشکیلاتی و بنیانگذاری تشکیلاتی دیگر، به لحاظ شکل و ابزار چیزی جز همان شکل رایج در جنبش چپ ایران یعنی انشعاب نیست و اقدامی نو محسوب نمیکرد. اقدام به رهایی تشکیلاتی جریان "ترکمنستان" فاقد "هویت مستقل" و بیش بوده و بر همان سیستم فکری گذشته، یعنی مارکسیسم - لنینیسم و کهنیسم استوار است. برای روشن شدن مطلب، نظری کوتاه به مطالب نظری نشریه "ترکمنستان ایران" بیاندازیم. این نشریه مینویسد "آنچه برای ما حائز اهمیت بوده و ما را بر آن داشته که صف کانون را از صف اکثریت جدا کنیم، اعتقادمان به اصل حق ملل برای تعیین سرنوشت خویش بدست خویش است." (ش ۱ ص ۱)

البته گفتنی است که این نکته را، سازمان فدائیان نیز قبول داشت و آنرا با حروف درشت مینوشت. بهرحال، می‌پذیریم که این جریان با اعتقاد به حق ملل برای تعیین سرنوشت خویش بدست خویش به استقلال اندیشه‌های نیز بزم خود دست می‌یابد. انتظار ما و دیگران آنستکه جریان "ترکمنستان" درک مستقل خود را از این اصل نیز بیان نماید. ولی نشریه تنها مینویسد "ما طرفدار جدی حق تعیین سرنوشت ملل بدست خویش هستیم، به همان مفهومی که در ادبیات کلاسیک وجود دارد و لنین آنرا صراحتاً بیان داشته است." (ش ۱ ص ۲)

ارجاع مجدد هواداران و علاقمندان جنبش مردم ترکمن به ادبیات کلاسیک و پیروی از تزه‌های لنین که نتیجه و عواقب آن بعد از هفتاد سال در اتحاد شوروی در معرض دید همگان قرار دارد. در واقع "نسبو بودن راه" و "استقلال" اندیشه کانون "ترکمنستان" یعنی اعتقاد به فرمول لنینی، یعنی تکرار و کلیشمرداری اندیشه و اصول لنینی، یعنی بعبارت گرفتن اندیشه... است. درد وقتی قزونی می‌یابد که علیرغم مشاهده واقعیت کشمکشها و اعتراضات ملیتهای کشور لنین و خیزش مستقلانه جنبش های مردمی این ملیتها دوستان ما مینویسند "بهر تقدیر موضع لنین درقبال حق تعیین سرنوشت ملل روشن و بدون تعبیر و تفسیر است." (ش ۹ ص ۷) این درک و تفکر در داخل همان تشکیلات فدائیان و حزب توده و دیگران نیز رایج بود. و جالب آنجاست که این دوستان در جایی دیگر بیش خود را کاملاً متضاد با سازمان فدائیان می‌بینند و مینویسند "هدف

از اعلام استقلال کانون، جدایی دو پیش و خط مشی متضاد، مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم و سالم نگهداشتن حریم انقلابی کانون است. بنا به اعتراف خود آنان جدایی صف کانون و صف اکثریت بر مبنای اعتقاد کانون به اصل حق تعیین سرنوشت بوده است. بنابراین اصلیترین حلقه در اینجا نهفته است. از طرف دیگر میگویند که "هدف از اعلام استقلال کانون، جدایی دویبیش و خط مشی متضاد" بوده است. بسیار خوب. این دو پیش و خط مشی متضاد قاعدتا باید در اصلیترین حلقه یعنی اعتقاد به حق تعیین سرنوشت جلومگر شود. لیکن هر دو در تفسیر واقعیات بیرونی از "ادبیات کلاسیک" و "لنین" الهام میگیرند. با این وصف در کجا میتوان تضاد بنیادی دو تشکیلات را در بینش پیدا کرد؟ دوستان ما به این تناقضی چگونه پاسخ میدهند؟

کانون "ترکمنستان" در آخرین ارزیابی خود "طرحی نو برای حل مسئله ملی" ارائه کرده و مبنای "خودمختاری خلق ترکمن" را تدوین نموده است. بنیان این طرح نو و مبنای خودمختاری ایشان را فوقا ذکر کردیم. ولسی بطور مشخصتر به این "طرح نو" نظری بیفکیم. آنان آنچه را که بطور صریح و مشخص برای حل مسئله ملی ابراز کردهاند اینست: "مادامیکه مسئله خلقی حل نشود، صحبت از حل دیگر مسائل عبارت پردازی بیش نخواهد بود." (ش ۱، ص ۱۱)

باید گفت که "طرح نو" کانون دوستان برای حل مسئله ملی فرمولی گنگ و مبهم است. مسئله ملی از ارائه فرمولهای گنگ و مبهم و از طریق طرح آرمانهای دست نیافتنی و پندارگرایانه حل نمیشود. بنظر من راه صحیح حل مسئله ملی از میان تاابرابریها و ناهمگونیهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی، و روحیات خنوبیزه و متمایز خلقمان با دیگر خلقهای ساکن کشور میگذرد. بررسی و شناخت واقعی این تمایزات و تفاوت، امکان ارائه راه حل واقعی مسئله ملی را پیش روی میگذارد. پایبندی به نظر و آرا مردم، بعبارت دیگر پایبندی به دموکراسی بطور واقعی و در مد نظر قرار دادن رشد و ترقی و حرکت بر مبنای منافع واقعی مردم ترکمن، امکانات واقعی تر حل مسئله ملی را تامین خواهد کرد.

برای ترک بیشتر بینش "مستقلانه" کانون "ترکمنستان" و مرزبندی آنان با "اپورتونیسیم و رفرمیسم"، باز به نشریه "ترکمنستان ایران" مراجعه میکنیم. همانطور که بر همه واضح است مقوله انترناسیونالیسم پرولتری یکی از ارکان اصلی تفکر لنینی است که سازمان فدائیان نیز مدافع سرسخت آن بود. برپایه این اعتقاد بود که سیاستهای دنبالروانه و غیر ملی در فدائیان رقم خورد و آنها را در مسیر وابستگی سوق داد. ببینیم نشریه در این مورد چه میگوید "انترناسیونالیسم در کردار یعنی مبارزه برای سرنوشتی بیروزی "خودی" و کنگ به مبارزه پرولتاریا در دیگر کشورها نیز معنای جز این ندارد. اول ماه مه سمبل انترناسیونالیسم و تجدید عهد صدها میلیون کارگر در مبارزه مشترک برای سرنوشتی بیروزی جهانی است." (۹، ص ۳) و در حمایت از سوسیالیسم عطا (سابقا) موجود عنوان میشود "پرچم ظفرنویم پرولتاریا در بیشاز یکسوم کره خاکی از ویتنام تا کوبا، از شوروی تا انگولا در اهتزاز است. در مقابل پیروزی انقلاب پرولتری با کنگ و همدلی پرولتاریای پیروزمان کشورهای سوسیالیستی خود دفاع از دستاوردهای تاکنونی سوسیالیسم را آسانتر کرده و با خارج کردن بخش باز هم بیشتری از جهان از مدار اقتدار سرمایه جهانی، به استحکام اردوگاه سوسیالیسم یاری میرساند." (۹، ص ۳)

عجیب است که حتی نگارش هم رنگ و بوی مستقلانه ندارد و همان جملات عاریتی احزاب و سازمانهای چپ است، آنها در شرایطی که قریب باتفاق این نیروها عطا انترناسیونالیسم پرولتری را به لقایش بخشیدند و واقعیت عینی "اردوگاه سوسیالیسم" در معرض دید همگان قرار دارد.

یکی دیگر از مظاهر تجهیز به بینش نوین و یا حداقل متضاد بسا سازمان فدائیان، چگونگی برخورد با تئوری "دوران" است. طبق این تئوری خصلت اساسی دوران کنونی انتقال تدریجی جامعه بشری از نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی است و مسئله مرکزی در این دوران نبرد بیامانی است که مابین دو سیستم سوسیالیسم (و در مرکز آن شوروی) و سرمایه داری (و در مرکز آن آمریکا) قرار گرفته است. مطابق این تئوری امپریالیسم جهانی بسرکردگی آمریکا دشمن اصلی است و مبارزه با آن از وظایف اصلی محسوب میشود. کانون "ترکمنستان" هنوز هم علیرغم بینش ظاهرا متضاد با این تئوری تعیین تکلیف ننموده و به این خاطر تصادفی نیست که همچنان شعار "مرگ بر امپریالیسم جهانی" بسرکردگی آمریکا" یا حروف درشت در نشریه آدین بسته است. آنها در شرایطی که رابطه آمریکا با ایران ۱۲ سال است که قطع میباشد.

اگر نیز هدف حمایت از نظام سوسیالیستی زیر پرچم انترناسیونالیسم پرولتری است همانطور که در مقالات نشریه "ترکمنستان" نیز اشاره شده میانه آقای گرابچف و بوش بخوبی پیش میرود و بده و بستانهای خاص خود را بدون اعلام حمایت یک جریان ملی - منطقه‌ای نیز میخوانند پیش ببرند. و بالاخره آنکه تضاد بینش انقلابی کانون "ترکمنستان" با بینش اپورتونیسیم و رفرمیسم اکثریت در این حکم نیز آشکار میگردد "فرمول کلی حقیقت تاریخی طبقه کارگر برای حل قطعی مسئله ملی، باعث "بدفهمی تئوریک" بسیاری از سازمانها و احزاب چپ ایران شده است." (۹، ص ۱۹ و ۲۰، ص ۸) بالاخره معلوم شد که تضاد دو بینش در "بدفهمی تئوریک" سازمان فدائیان و "خوش فہمی تئوریک" کانون "ترکمنستان" از تزه‌های لنین نهفته است. دوستان! اگر بخواهیم عادلانه و با تکیه بر واقعیات در راه مردم و برای

مردم گام زنییم، گیر اساسی در "بدفهمی تئوریک" و نظایر آن نیست. کبیر اصلی در خود تئوریا و "ادبیات کلاسیک" است که هیچگونه قرابتی با تاریخ فرهنگ و اندیشه و ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی نه ایران و نه ترکمن صحرا ندارد. دستیابی به بینش مستقل محصول کار مستقلانه فکری است، و با شناخت واقعیات تاریخ، فرهنگ، وضعیت اقتصادی، اجتماعی - سیاسی و بررسی مستقلانه آنها آراکه راه تغییر و تحولات در سمت رشد و ترقی و یافتن هویتی مستقل که با نفی هویت گذشته، و رهایی از دستگاہ فکری گذشته ممکن است.

نقد و نقی

کانون "ترکمنستان" پدروستی میگوید که "پیوند مکانیکی" میان جنبش سراسری و جنبش ملی خلق ترکمن برقرار بود. مرکز ثقل این پیوند از دیدگاه آنان عرصه تشکیل است. بدین ترتیب آنها تلاش خود را برای نفی "پیوند مکانیکی" قبل از همه در وجه تشکیلاتی جستجو میکنند. اما "پیوند مکانیکی" با نفی مکانیکی صورت میگیرد.

همانگونه که پیشتر برخی از میانی فکری کانون "ترکمنستان" را بررسی کردیم، دیدیم که آنان جوهره و هسته اصلی تفکرات حاکم بر جنبش سراسری را بطور کامل حفظ کرده و بر آن مینا خود اقدام به تاسیس "ترکمنستان" میکنند. تشکیلاتی که بر بنیاد همان بینش و روش و ترک "مکانیکی" استوار است.

سلطه‌گری که از سوی سازمان اکثریت اعمال شده نه از شرارت رهبران و افراد این سازمان که از اندیشه‌های، نشات گرفته است. اندیشه‌های که میتوان آنرا یکوع امپراطوری عقیدتی - سیاسی نامید. همین سلطه‌گران در مقابل مسکو سلطه پذیران حقیری بودند. کانون "ترکمنستان" هم که در برابر اکثریت نیروی سلطه پذیر بود در برابر دیگران بعنوان نیروی سلطه‌گر ظاهر شد. اندیشه سلطه‌گر بر همان اندیشه‌های کمینترنی و کمونیستی استوار است. نقد و انتقاد و نفی اندیشه نیروی سلطه‌گر یک وجه اساسی کار است، ولی وجه دیگر نقد و نفی اندیشه نیروی سلطه پذیر میباشد. تنها محکوم کردن "اکثریت" سلطه‌گر هنوز نه به معنای رهایی از آن و نه به معنای برحق جلوه دادن سلطه‌پذیر میباشد. اما متأسفانه دوستان "ترکمنستان" ما در دایره محکوم کردن سلطه‌گر و برحق جلوه دادن سلطه پذیر میمانند.

وقتی عنوان میشود که کانون "ترکمنستان" در نقد اندیشه و سیاست حاکم بر گذشته کمترین کاری نکرده‌اند، بشدت ناراحت شده و گوینده را "مغربی" و "دروغگو" میخوانند. ولی بی آنکه از بخشش القاب دوستان ناراحت شویم، به امر فوق اینرا نیز اضافه میکنیم که آنان هر آنجا نیز که نقدی صورت داده‌اند، مکانیکی و یکسویه بوده که منشا آن نیز در تفکر غیر دموکراتیک و ذهنی‌گرایانه آنها نهفته است. بطور مثال، کانون "ترکمنستان" در ارزیابی از مسئله ارضی در ترکمن صحرا و نقش کانون در بر خورد با آن مینویسد "بزرگترین دستاورد یکساله حاکمیت شورایی کانون را میتوان در زمینه حل مسئله ارضی دانست." (ش ۶، ص ۱۴) این حکم در جاهای دیگر نیز بصراحت مورد تاکید قرار گرفته است.

طبق این نقد و ارزیابی که در واقع بیان بخشی از واقعیت آن‌سالهاست چه نتیجهای باید گرفت؟ دوستان ما نتیجه خود را با شعار "زمین از آن کسانی است که روی آن کار میکنند" بشکل فرموله بیان میکنند و با حروف درشت آنرا تبلیغ و ترویج مینمایند.

پرسیدنی است که اگر مسئله ارضی حل شده و حتی "حاکمیت هم‌ملیرغم تلاشهایش موفق به باز پس گیری زمینهای صادرهای و شورایی نشده" باشد پس طرح این شعار به چه معناست؟ یا ارزیابی و نقد گذشته ذهنی است که باید امروز شعار "زمین از آن کسانی است که روی آن کار میکنند" داده شود و یا این شعار غیرواقعی است و آن ارزیابی درست میباشد. نمونه فوق نگرش نقادانه و کاربست علمی و عملی تجارب گذشته کانون "ترکمنستان" است.

دوستان ما هر آنجا که صحبت از عملکرد گذشته (سالهای ۵۷ - ۵۸) و بررسی و ارزیابی از آنست، تمام کز رویا، انحرافات، شکستها، و بدبها را به پای فدائیان می‌نویسند و کلیه اقدامات مثبت، پیروزیها و خوبیها را به حساب افتخارات و خلاقیت خود ثبت میکنند. (مراجعه شود به شماره ۶ نشریه و مقالات دیگر این نشریه) گویا آنان بالکل فراموش کرده‌اند که در آن زمان در زمره افراطیترین فدائیان و تودهایها بودند.

دوستان! امروز دیگر وقت آن رسیده است که بی بریریم داشتن نیت پاک و آزوی داشتن استقلال به تنهایی کافی نیست. امروز دیگر باید بر این توهم که گوئی با قبول رسی آرا و عقاید عاریتی، آنها، اندیشه‌هایی بیگانه با فرهنگ مردم خود و از اینطرف پشت گوش انداختن کار مستقلانه فکری و نظری و با بی بها جلوه دادن کار مستقلانه فکری - سیاسی به بهانه داشتن "ترک عامیانه از استقلال" میتوان به هویت مستقل دست یافت، پایان بخشید. اگر واقعا و خلصا خواهان استقلال هستیم، ادعاها را کم کنیم و آستینها را بالا بزنیم و رازهای شکستهای مداوم خود را دریابیم. و آنچه را که میخواهیم و بدنبالش هستیم با صبر و حوصله ولی آگاهانه و واقعی بیان کنیم، بر جوهره اندیشه مخالفین خود بدور از هیاهو، تهمت و عصبانیت بی بریریم. در شرایط کنونی راه رهایی و کسب استقلال از طریق رهایی فکری، اندیشه‌ای - سیاسی می‌گردد. بدون گام نهادن در این راه و بدون بدور انداختن نقادانه اندیشه‌های عاریتی از هویت مستقل و ابزار تحقق آن یعنی تشکیلات مستقل سخن راندن، کرافضای بیش نخواهد بود.

در شماره آینده این مبحث را بی خواهیم گرفت و پیرامون میانی تشکیلات کانون "ترکمنستان" به بحث خواهیم پرداخت.

جنبش خلق ترکمن چه شد؟

یلماز

به امانت گرفتیم " مبارزات ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را بنحوی پیش بریم کدرنگی در راه پر فراز و نشیبی که اینک در ابتدای آن هستیم پیش نیاورد. چه سنگها و خارها که در طی راهمان با آنها مقابل خواهیم شد. در این راه همه به کمک همدیگر نیاز داریم، جنبش خلق ترکمن در ترکمن صحرا باید جانی تازه بگیرد در ایسن مقطع تغییرات سریع سیاسی - اجتماعی ترکمن های بلوک شرق و تاثیر آن بر دیگر کشورها اختناق حاکم بر ایران و زهمه های روزافزون اعتراضی خلقهای ایران جنبش باید سرپا و بحالت آماده باش و در بستری مطمئن در جریان باشد. و این نیز بر پایه احتیاج شدید بر یک انسجام تشکیلاتی قوی استوار است.

متأسفانه در حال حاضر بجز شما گروهها کسی قادر به مقابله با این ضرورت نمیباشد. تمامی دوستان در ترکمن صحرا تشنه تشکیلات و سازماندهی قوی برای برپایی دوباره حرکت و جنبش خلق ترکمن در موازات دیگر خلقهای ایران میباشند.

و این شماها هستید که باید این ضرورتها را مد نظر گرفته و در این جهت اقدام کنید. طرح موضوع "قصه زن ترکمن" و پشتیبانها و انتظارات آتشین در حول آن در این مقطع بجز انحراف مبارزه چیز دیگری نیست که انسان را بیادداستان شکستن خمره غسل ملانصرالدین میاندازد. نمیگویم که این مسائل عنوان نشود، مسئله اینجاست که موضوع اساسی در حول آن بفراموشی سپردنشود و اینکه درد ما چیست و درمان چه؟ اشکال کار در کجاست و ضعفان چیست و برای برطرف کردن اوضاع "بیلماغ" شده چه باید کرد؟ روزها ماهها و سالها از بی هم میگذرند و ما همچنان درجا میزنیم و شاید هم به عقب رانده میشویم چرا؟ و چه باید کرد؟

انقلابی خودمان را انجام دادیم و حال با خیال راحت و آسوده میتوانیم قدحی پر کرده بسلامتی خلق و... بزینم بالا.

کمان نمیکم که چنین ذهنیتی در شماها باشد ولی گهگاه چنین سایه ای در برابرمان جان مییابد شما در خارج یا در دست داشتن بسیاری امکانات و آزادی فعالیت تاکنون هیچ حرکتی در رابطه با ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با مبارزین داخل نداشتاید و هیچگونه پلی بین خارج و داخل برقرار نشده است.

البته اشاره به این موضوع شاید بجز انتظاری بیجا چیز دیگری. نباشد، چون شماها بعلمت جنگهای داخلی و خانگی وقتی برای تفکر در این موضوع را ندارید و اصولاً فعلاً ضرورتی هم ندارد.

باشد که مجلهها، ماهنامهها، چاپ شوند، جلسه و کنفرانس بگذاریم و همه چیز را روی کاغذ آورده بمثال معادله دو مجهولی حل کنیم، باین طریقی مسلماً روزی پیروز خواهیم شد. آیا توانستیم سمپاتیها، فعالان و روشنفکران خود را در یک راستا بچرکت در آوریم؟ آیا به مناسبت سالگرد شهادت فرزندان خلق درجنگهای تحمیلی برنامه گرامیباشتی ترتیب دادیم؟ آیا برای هماهنگی حرکت با دیگر گروههای سیاسی - اجتماعی ترکمن، پلانفرم و کمیتهای تشکیل شده است؟ در جائیکه ما هنوز نتوانستیم خودمان را جمع و جور کرده، سازماندهی کنیم، مطرح کردن چنین سئوالاتی کمی مضحکانه خواهد بود.

خط سیر و حرکت جنبش ترکمن در ایسن مقطع خیلی کند و کند مییابد. امیدواریم که هر چه زودتر از لاک خود بیرون آمده و خواب زمستانی را با یک حرکت از خود دور کنیم و جانی تازه بر پیکر خون آلود جنبش بدهیم. بنظر ما در این حمله بیش از هر چیز به تشکیل کنگره سراسری و تنظیم برنامه مبارزاتی حداقل (کوتاه مدت) و دراز مدت احتیاج داریم. ایکاش میتوانستیم سئوال کم که: آیا برای شناسایی فرهنگ و تاریخ ترکمنها و حقوق حقه آنان در افکار عمومی خارج و تشکیل لوبی اقداماتی شده است؟

آیا با دیگر سازمانها، گروههای ایرانی فعال در خارج از کشور جدا از هرگونه خط سیاسی ارتباط برقرار کردهاید یا در این فکر هستید؟ آیا با دیگر سازمانها، احزاب دمکراتیک وابسته به کشورهای دیگر که در آلمان و سوئد دارای دفتر و مرکز فعالیت هستند، تماس برقرار کردهاید که داشتن دوستان در میان جنبشهای حق طلبانه دیگر خلقها در آینده برای جنبش جوان ترکمن بسیار مفید خواهد بود.

آیا در آلمان و سوئد در چهارچوب قوانین آنها بفکر ایجاد مرکز هنری یا فرهنگی شداید مثلاً مرکز فرهنگی ترکمنان مقیم سوئد و... که بعداً بعضی از کارها را بتوان از طریق آن کانال حل کرد مثلاً گرفتن ویزا برای پناهندگان از طریق مرکز فرهنگی و سفارت ترکیه، دعوت از هنرمندان برای اجرای نمایش، کسرت از کشورهای ایران و یا شوروی...؟

آیا هیچ گروه فرهنگی رقی، موزیک و... تشکیل شده است، آیا بفکر بر کردن نوار افتاداید مثلاً ما اینجا میتوانیم با تهیه سالن اقدام به نمایش فیلم بدهیم ولی کو نوار و کجا مکانی که بتوان با آن رابطه برقرار کرد و چنین تدارکاتی دید. با توجه به مسائل عنوان شده در بالا پرسیدن "برای مبارزان هم صفوف خود در خارج از کشور و داخل کشور چه پیشنهادات و رهنمودهایی دارید" کاری عبث خواهد بود.

زحمات شماها شایان تقدیر میباشد. بدور از انکشت گذاشتن بر این اسم و یا آن اسم همه ما برای آیندهای روشن مبارزه میکنیم. این دنیا از پدرانمان به ما ارث نرسیده است، بلکه ما آترا از فرزندانمان

با سلام و درود فراوان بر تمامی دوستان و فعالین و دست اندرکاران ماهانه "تازه بول"

لازم میدانم که قبل از هر چیز "خسته نباشید" بگویم و از تمامی زحمات شما در جهت احیای مبارزه خلق ترکمن برای کسب حقوق حقه خود تقدیر کنم.

من، نگارنده این سطور یکی از دانشجویان ترکمن مشغول به تحصیل در استانبول میباشم. و هر ساله در طول تعطیلات تابستانی و زمستانی امکان اقامت در ترکمن صحرا را مییابم و از نزدیک شاهد فشار سیاسی و اجتماعی حکومت در منطقه میباشم و با روحیات مردم خصوصاً ساکن کنگبد و بندر از نزدیک در تماس میباشم. با دوستان باقیمانده فعالین کانون، ستاد، پیشگام شهر و دبیرستانها، کتابخانههای محلی در پیرامون جنبش امکان بحث و گفتگو را پیدا میکنم.

و متأسفانه میبینم که در طی این چند سال که از هجرت انقلابیون ترکمن صحرا که خود را وارثین و مرکز عملیاتی جنبش خلق ترکمن میدانند به کشورهای آلمان و سوئد میگذرد، عملاً هیچگونه عملکرد قابل اشارتای در ترکمن صحرا نداشتند. کود و سکوتی مرکب بر آسمان سیاسی ترکمن صحرا حاکم است، پتانسیل سیاسی بگونهای زجر آور هر یک در گوشهای خواسته و ناخواسته در لاک خود فرو رفتهاند. این سئوال را میخواهم عنوان کنم "جنبش خلق ترکمن چه شد؟"

نگاهی به گذشته بیانداریم. در طول این چند سال چه کردیم؟ چها میبایستی میکردیم؟ چه بودیم، کجا بودیم؟ چه شدیم و کجا هستیم؟ روند تحولات سیاسی و جنبش خلق ترکمن حرکات فرزندان خلق در کدامین مسیر است؟ سیری که داریم صعودی است و یا نزولی؟ از آخرین تغییرات و تحولات جنبش و رهروان آن در آلمان و سوئد هیچ اطلاعی ندارم. آخرین شماره نشریه ترکمنستان ۲۴ - ۲۵ پنج ماه قبل بدستم رسید. تازه بول شمارههای ۱۱، ۱۰، ۹ و ماه گذشته بطریق یکی از دوستانم بدستم رسید. جای بسی تأسف است، آری، تمامی مسائل حل شده، فقط موضوع "قصه زن ترکمن" مانده که باید حل شود.

تازه بول نشریه ارزندهای است و جای تقدیر و... ولی بنا به مسائلی که در زیر عنوان خواهم در فکر میکنم باید بیشتر از اکنون رادیکال و دارای قاطعتر باشد نه سرگرم کننده. در لایلهای سطور ترکمنستان، ایل کوچی و تازه بول ذهنیتهایی را دیدیم که بدون توجه

مقصد اصلی با پشت گوش گذاشتن حقوق رجمتکشان، مبارزه عقیدتی تشکیلاتی را به میدان حساب بازیهای شخصی، خنجر زدن به همدیگر تبدیل کردهاند، و خصمهای کوچک بورژوازی خود را بنحوی باز در معرفی دید همگان قرار دادهاند. اگر قوای خود را با اتحاد و یکپارچگی، یکپارچه و نیرومند و منسجمتر نمیکیم (که برخی از اختلافات عقیدتی، ایدئولوژیکی دم میزنند و برخی دیگر از ضعف مبارزاتی و تشکیلاتی یاد میکنند...) چرا همدیگر را گول بزینم.

در تمامی مبارزات خلقها، ایدئولوژیهای مختلفی در گیرودار مبارزات بودند و نبودن آن حالت غیر طبیعی خواهد داشت. کثرت سازمانها و گروهها و نشریات در مقطعی حتی سازنده خواهد بود. افکار و عقاید، ایدئولوژیهای مختلف و در موازات آن تاکتیکیهای گوناگون ولی حدونا با استراتژی یکانه. اگر هدف یکی است چرا به همدیگر دست همکاری و یاری ندهیم. ابراز صریح عقاید و گذاشتن برای بحث و انتقاد سازنده بر مراتب بهتر از پنهان کاری، حساب بازی و آب زیر گاه راندن و سنگ به آسیاب انداختن است.

گروههای مختلفی هستیم. در خارج از کشور در جای گرم و نرم فعالیت میکنیم. نشریه چاپ میکنیم و... دیگر کاری نمانده. تمامی وظایف

بقیه از صفحه ۲



لیوان را برداشت کمی دیگر از آب آن را نوشید و آنگاه در حالیکه با دستمال دور دهانش را پاک می کرد با همان لحن دلنشین ادامه داد: شما هم قبول دارید که اگر پدر و مادر دارای اخلاق نیک نباشند و به دستورات اخلاقی عمل نکنند نمی توانند فرزندان خود را با اخلاق نیک و پسندیده آراسته سازند. همسر بسیار مودب و مهربان است و علاقه زیادی به تهذیب نفس و فراگرفتن اخلاق نیک دارد. خوش گوئی و خوش برخوردی او بر درخشندگی و برجستگی اخلاقش افزوده.

بعضی ها می گویند: از بی نظمی گریزی نیست. ولی او بسیار منظم و با سلیقه است و هرگز با تندخویی و بداخلاقی احساسات دیگران را جریحه دار نمی کند. او همیشه آرام و سنگین و حاکم برخوردیست است هرگز آشفته نمی شود و عقل و تدبیر را از دست نمی دهد حتی اگر تلخ ترین حادثه برایش اتفاق بیفتد.

گردآورنده: محمد تهرانی

برگرفته از مجله اطلاعات هفتگی

تشکیلات مستقل با کدام هویت؟

در شماره ۱۳ نشریه "تازه بول" مقالتهای تحت عنوان "جنبش ملی و دمکراتیک خلق ترکمن در تئوری و عمل" با امضاء آقای گوکی درج شده است. نگارنده مقاله حول مسائل ملی و وضع نیروهای سیاسی ترکمن مسائلی را مطرح نمودند. امید می رود روند پلمیکی که در نشریه "تازه بول" حول مسائل ملی فراگیرتر شده و سمت و سوی دیدگاههای روشنفکران ترکمن در این دیالوگ آشکارتر شده، بتواند مثر تر افتد تا از برآیند آن در جهت بهربرداری به سود مردم (در حد توان و انرژی نیروها) استفاده شود.

در ابتدا میخواهم به بررسی نکتهای بیرونی که دوستم گوکی مطرح کردند. ایشان در قسمتی از مقاله خود نوشته اند "در شرایط کنونی اکثریت نیروهای سیاسی منطقه که در حالت پراکندگی به مهاجرت بسر میبرند..." من فکر میکنم برای علل یابی این پدیده باید وضعیت سیاسی، تاریخی و اجتماعی جامعه را مورد کاوش قرار داد.

نیروهای سیاسی ترکمن که اکثریت آنها با پیروان انقلاب بهمین در کاروان جریانهای سیاسی سراسری رکاب زدند، نیرویی فوق العاده جوان بودند و با احساسات ترحم به مردم در حرکتی اعتراضی علیه رژیم ساقط شده حرکت کردند. آنان بدون مطالعات جدی در مورد روانشناسی و فراز و نشیبهای تاریخ مردم خویش با یک جریان سیاسی سراسری بیعت نمودند و بدون مد نظر قرار دادن نظرات و احساسات آنان (مردم خویش) به رژیم آخوندی که نمایندگی مذهب تشیع را بعهده داشت، لبیک گفتند. آنان از سویی عنوی از یک جریان سراسری شدند که آن جریان نیز با پیاده کردن تزهایی چون "سوسیالیسم واقعا موجود" و "حق تعیین سرنوشت" صد البته به همراهی نیروهای خط امامی نتوانستند ارباب خود را تا رود اتسک برسانند چه رسد به آستانه سوسیالیسم! آنان در حیات سیاسی خویش از مقابله

نظامی - سیاسی شروع کرده تا به پایوس رژیم خودکامه جمهوری اسلامی پیش رفتند. اوچ مردم اندکی و ذلت آنان نیز در این راه خود را منتخب مردم تصور کردن بود. ادامه روند فوق و روم به بارگاه حکومتی (البته به درجه دوم و سوم و ۰۰) بود. مدتی در این بارگاه که با لبخند و که با اخم به حیات و مات خویش ادامه دادند. اعتماد به بارگاه حکومتی تا آنجا پیش رفت که بخشی از آنان دست بسته در برابر جلادان زانودند تا از سر تقصیرات آنان بگذرند. از آنجایی که مردم با اعتمادی به رژیم آخوندی نداشت، همیشه در محافلهای خودی نصیحت گونه زمزمه میکردند که به شیطان اعتماد نکند. مردم یادماندههای زندگی خویش را در برابر آوندها بشکل کمدیک مطرح میکردند، ولی فعالین ترکمن درنگی به گهای آنان نمی نمودند. آنان عزم خویش را جزم کرده بودند که نور بارگاه حکومتی را منورتر کنند. ولی روز دوزخ فرا رسید. بندگان مطیع بارگاه حکومتی باید به گناه خویش جزا پس میدادند. آنان با پوزه خونین از بارگاه رانده شدند. بعد از این رانده شدگان بارگاه موضع مخالفت (صد البته بدون تقابل نظامی، زیرا که هنوز حکومت زست آنتی پاتیک با آمریکا داشت) را داشتند. سخن بگونی دیگر از قیام مسلحانه تا بیعت و از بیعت تا مخالفت رسید. مخالفت آنان بعد از رانده شدن از بارگاه حکومتی را باید آغاز مهاجرت دانست. جان کلام آنکه یکی از علل پراکندگی، جدا شدن روشنفکران ترکمن از تودههای مردم خود است. روشنفکرانی که در آن زمان سواد خدمت به مردم خویش را با سطح برداشت بسیار نازل از م - ل و زیر بیوق آن در سر داشتند. اگر فعالین ترکمن در میان مردم خویش زندگی میکردند، صد البته از

آنها الهام میگرفتند، به مسائل عینیتر و واقعی تر برخورد میکردند و یکسری نظرات آنان در روند زندگی تصحیح میشد. امروزه نبودن در میان مردمی که ما خواهان خوشبختی آنها هستیم گره گوری است که بسادگی باز نخواهد شد. عامل دومی که میتواند مقوله پراکندگی را توضیح دهد مهاجرت اکثریت فعالین ترکمن به شوروی است. باید گفت که همزمان با مهاجرت فعالین ترکمن، سازمان فدائیان خلق (اکثریت) در یک بحران عمیق سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی غرق شده بود. بحرانی که هویت برنامه و اساسنامه و خط مشی گذشته آنرا زیر ضربات جدی میبرد. اوج بحثهای سازمان در مقطع سال ۶۵ حول دیکتاتوری پرولتاریا و راه رشد غیر سرمایه داری و انترناسیونالیسم پرولتری و... بود. بعد از سال ۶۵ روند بحثهای سازمان اکثریت حول تشکیلات متوجه شدو بیشترین انرژی خود را در این راه صرف کرد.

در آن مقطع زمانی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) از پاسخگویی به حداقل خواستههای فعالین ترکمن عاجز بود. و در چنین اوضاع و احوالی فعالین ترکمن که بدنبال راه حل می گشتند، بیشترین انرژی خود را صرف ارائه راه حل های تشکیلاتی کردند و نه نقد بینش حاکم بر این سازمان.

در همین زمان فعالین ترکمن با مشاهده سوسیالیسم واقعا موجود و وضعیت اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی آن جامعه به تفکر عمیق فرو رفتند. آنان علل این ناهنجاریهای جامعه را ابتدا در شخصیت های حکومتی شوروی جستجو نمودند و پس از مدت زمانی معلولها را رها کرده به علت واقعی این وضعیت که همانا تئوری م - ل تبلور آن بود، رسیدند.

مهاجرت از سرزمین شوراها، موطن لنین کبیر! بسوی غرب آغاز شد. فاز دوم تحولات با فرو ریختن اردوگاه سوسیالیسم در بین روشنفکران آغاز شد. این یار زندگی به جنگ سوسیالیسم واقعا موجود، آمد و سراب بودن آنرا برملا

ساخت. البته قابل ذکر است که این مسیریکسان و همانند در میان اکثریت روشنفکران پیش نرفت ولی اکنون میتوان گفت که غالب فعالین ترکمن جامه دیروز را از تن بخر کردند. بنابراین مشاهده عینی اتحاد شوروی، فرو ریختن اردوگاه سوسیالیسم و بحران فکری و تشکیلاتی سازمان اکثریت و خلا سیستم فکری نوین را میتوان دومین عامل پراکندگی بشمار آورد. از سوی دیگر نگرستن مجدد به دنیای سرمایه داری در برابر فعالین سیاسی ترکمن یک سؤال بس بگرنج و پیچیده قرار داده است. کامیک از مملها "سوسیالیسم دمکراتیک" و یا "سرمایه داری با حد و حدود معین" منطبق با نیازهای جامعه ماست؟ برای پاسخگویی به این مسئله نیاز به کار فکری جدی وجود دارد. نوع پاسخ نیز راه افراد را مشخص میکند.

گوکی بدرستی به سیاستهای انحرافی سازمان اکثریت و حزب توده اشاره کرده و مینویسند "بخش قابل توجهی از سرمایه های انسانی و ملی و اقتصادی خلق ترکمن را به فلاکت و نیستی کشانیده، سرانجام نیز با اتخاذ سیاستهای عوامفریبانه، ماساها طلبانه در قبال رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، نیروهای سیاسی نیرومند جنبش خلق ما را به زائدهای تبدیل و بشدت تضعیف نمود..."

اما بنظر من این تمام قضیه نیست. واقعیت آنستکه امروزه در میان فعالین ترکمن رایج شده که همه بدبختیها را از وجود نامبارک سازمان فدائیان اکثریت میدانند. آنان بر این نظردند که ما هیچگاه و همه کاره دیگران نبودند. این شیوه برخورد به مسائل گذشته فاقد برخورد صادقانه به گذشته است. همه ما در سیستم فکری

و تشکیلاتی حاکم بر سازمان اکثریت دارای سهم و نقش در بهلاکت و نیستی کشاندن نیروهای انسانی و ملی بودیم. زمانه از ما میطلبد که به گذشته شجاعانه برخورد کنیم و سهم خود را در ارتکاب خطاهای جدی سیاسی با شهامت بیان نموده و به رای دادگاه تاریخ گریز نهمیم.

دوستمان گوکی در ادامه مقاله خود به مقوله اهمیت تشکیلات در میان نیروهای ترکمن اشاره کرده و مینویسند "... با طرح نمودن این بحث که اول بیانیم تا به تئوری و ایدئولوژی مستقل و نوین مسلح شویم، دیگر نیروها را به بحثهای انتزاعی و کلی فرا میخوانند و عملا با سازمانیابی نیروهای ترکمن در تشکیلات مستقل و خاص مقابله مینمایند."

من در این نوشته کوتاه خود قصد ندارم به مقولات مضمون و شکل و اولویت آنان بر یکدیگر بپردازم. واضح است که هیچکس فی نفسه ضرورت تشکیلات را نفی نمیکند. مسئله بر سر ضرورت یا عدم ضرورت تشکیلات و تشکیلات سازی نیست.

مسئله اینستکه آیا میتواند یک تشکیلات بدون هویت پایدار باشد؟ من میخواهم از دوستان گوکی بپرسم که سمت و سوی تشکیلات مورد نظر ایشان چیست؟ آیا ایشان به ساختن حزبی دست یافتند؟ و اصولا چه مدل ساختاری را برای تشکیلات پیشنهاد میکنند؟ تشکیلات مستقل ایشان چه آمجهایی را تعقیب میکند؟ چه مدل اقتصادی اجتماعی را برای جامعه خویش پیشنهاد مینماید و در تحقق آن پیکار خواهد کرد؟ ما با تجهیز به کدام بینش میخواهیم به بررسی وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکمن صحرأ بپردازیم تشکیلات مورد نظر ایشان چه مرزی باشد؟ تشکیلات ارباب - رعیتی سابق دارد؟ و اما طرح اینکه "عدای با سازمانیابی نیروهای ترکمن در

تشکیلات مستقل و خاص مقابله مینمایند" بتهنایی مسئلهای را حل نمیکند. بهتر این بود که وی به طرح مشخص مسئله میپرداختند.

گوکی در بخشی از نوشته خود به مسئله "انجمنهای فرهنگی" اشاره کرده و آنرا مردود میشارند. بنظر من رد ساده و مکانیکی این سخن طرح بدون در نظر گرفتن مسئله که اکثریت فعالین ترکمن در خارج عملا به زندگی مشغولند و پیوند تنگاتنگی با داخل ندارند، صحیح نیست. تجربه نشان داده است که دایره عملکرد انجمنهای فرهنگی بمراتب از تشکیلات بویژه آنها از نوع خارج کشوری وسیعتر است. انجمن نه فقط دربر گیرنده فعالین سیاسی ترکمن بلکه مجموعه ترکمنهای مقیم خارج است. آمال و آرزوهای آنان سریعتر در انجمن منعکس میشود و از همه مهمتر انجمن با برنامه و اساسنامه به توافق رسیده افراد حرکت میکند. اگر در انجمنها بآموزیهای حزبی را منتقل نکنیم، انجمن فرهنگی برای نیروهای خارج از کشور میتواند یکی از اشکال مناسب شکل باشد.





می بردازند . تقریباً همه آخوندهای گوکلن از این فرقه اند . قطب آنان - شیخ عثمان سراج الدین - در کردستان و نزدیک «سندج» بسر می برد . آخوندها وملاها و طلبه های گوکلن در هر فرصتی با تحف و هدایا به زیارتش می روند و به انعامی مراجعت می کنند . آنها پیروان فرقه نقشبندی را «صوفی» ومبلغان را «مرشد» وتعالیم مربوط به آن را «علم باطن» می نامند والبتہ در فرصتهائی وبه مناسبتہائی مجالسی هم دائر می کنند که بانغمات واشعار واذکار «چهریته» پرشور والتهاب می شود . ترکمنهای دشت ، کمتر از گوکلن ها دلبسته این فرقه وحرف وحدیث های آن شده اند . زندگی در صحرا با آن کوچهای نیلاق وقشلاقی مجال چنان ادا واصولہائی را فراهم نمی کرد .

اما اکنون چهره زندگی در میان ترکمنهای دشت ومناسباتی که در نحوه معیشت باهم داشتند ، آسانتر وزودتر از زندگی ترکمنهای کوه وبه شدت تغییر کرده است . چراکه «ماشین» - این سلاح جدید و پرتوان تولید - در دشت بیشتر به کار گرفته می شود ودر کوه کمتر .

در دهکده های کوهستانی ، صاحبان قطعات کوچک زمینہائی که در دره یا در دامن کوه ، اینجا وآنجا افتاده است ، هنوز با گاوآهن مزرعه خود را شخم می کنند وخرمن را با لگدکوبی چهارپایان می کوبند . ولی در دشت ، صاحبان اراضی وسیع ، تراکتورها را به کار گرفته اند وکمباین ها را که آن یک به نصف روز چند هکتار شخم می کند واین یک چند خرمن می کوبد . اکنون ، مراتع وپیشهزارها وهر گوشه قابل کشت وکار در دشت به شخم کشیده شده است . دیگر از آن گله ها وطایفه ها وکوچیدن ها کمتر سخنی است یا نشانهئی . چرا که «آب» ها جای خود را به روستاها سپرده اند وشهرها پدید آمده است .

انامه دارد

می گرفتند . با همان دشت ، همان رودخانه ، همان آلاچیق ، مردم طایفه بزرگ دیگری از ترکمنها به نام «گوکلن» در سمت مشرق دشت ودر دامنه های کوهستانی بسر می بردند که از دیرباز باکشت وکار وده نشینی مأنوس بودند .

از آنجا که عوامل تولیدی ومناسبات تولیدی در این درنوع معیشت - کشاورزی وگله داری - با هم متفاوت است ، تفاوتہائی هم در پدیده های زندگی گوکلن ها از یک سوی وآتابای ها وجعفری های از سوی دیگر مشاهده می شود . شناسائی وبررسی این تفاوتها در روحیه ورفتار وآداب وعادات مردمی که از یک نژاد هستند و با یک زبان سخن می گویند وبه یک دین ومذهب معتقدند از جمله مسائل جالب توجه است .

«تکه» و «نخورلی» نام دوطایفه دیگر ترکمنهاست که قسمتی از آنها پس از انقلاب در آنسوی مرز از «ترکمنستان» به بخش کوهستانی «حصارچه»^۴ در ایران مهاجرت کردند دهکده های کوچک وبزرگ این بخش را پدید آوردند .

مردم طایفه های ترکمن دین اسلام ومذهب حنفی دارند . جماعتی نیز علاوه بر آن پیرو فرقه «نقشبندی»^۵ هستند . این فرقه در میان گوکلن ها که برخلاف آتابای ها وجعفری های از مدتہا پیش دهنشین شده بودند پیروان بیشتری دارد . به نظر می رسد ، تبلیغ و اشاعت موازین یک فرقه مذهبی که محتاج درس وبیعت ومدرسه و کتاب ودفتر است در میان مردم دهکده ها بهتر مقدور بود تا در مردم کوچ نشین .

در مدرسه های دینی که در بسیاری از دهکده های گوکلن وجود دارد علاوه بر تعلیم مبانی و اصول دین وقرائت قرآن وقوانین صرف ونحو به تبلیغ طریقت نقشبندی نیز

تسلیمت:

اخیرا اطلاع یافتیم که در دوم تیر ماه نوکل ۸ ساله ترکمن بنام «سحر» در اثر بیماری در سوئد زندگی را بدرود گفت و خانوادہش را در غم فقدانش در غیبت تنها گذاشت و رفت .
نشریه «تازه یول» فقطنان «سحر» را به خانوادہ ایشان صمیمانه تسلیم میگوید .

تصحیح وپوزش: در شماره ۱۳ نشریه تازه یول ، نام نویسنده مقاله «کیم گوناکار» «آق مئرات گورگنلی» چاپ نشده است . ضمن اطلاع این مسئله به خوانندگان از نویسنده مقاله بدین گونه پوزش می طلبیم .

بقیه از صفحه ۲

و برای تغییر واقعیت نه به میل و اراده خود که به حقایق متوسل میشوند . کتمان واقعیات و تحریف حقایق هیچگونه کمکی به رافازادی و رشد و رفاه ایران نمیکند .

باوردا شتهای مردم

آب حیات:

اسکندر، پس از آنکه شرق و غرب را به شمشیر گرفت، دانشمندان را گرد آورد و راز حیات جاویدان را از ایشان پرسید. گفتند چشمه‌ئی است در غار ظلمات، به کوه قاف که هر که از آن نوشد زندگی جاودانه‌ه باید و گفتند تا به قاف سی سال راه است پس گروهی از جوانان را با خود برداشت و راه قاف در پیش گرفت. مگر یکی از آنان پدر پیر خود را نیز در صندوقی کرده بود و با زاد و توشه خویش بر اسبی نهاد. همراه می‌آورد. چون به غار ظلمات رسیدند اسبان از حرکت بازماندند. آن پیر از درون صندوق آهسته با پسر گفت: یک تن از شما میباید پیشاپیش برود و خطی از کاه بر زمین بپاشد تا اسبان به مشاهده سفیدی کاه بحرکت در آیند. مشکلی که پیش آمده بود بدین تدبیر آسان شد و کاروان به سرچشمه رسید. اما اکنون تدبیری دیگر میبایست، چرا که آنجا دو چشمه بود: یکی چشمه آب حیات و دیگری چشمه مرگ. و آن هر دو چنان به یکدیگر میمانست که تمیزشان میسر نبود. همگان در اندیشه این مشکل بودند که باز، آن پیر از درون صندوق آهسته با پسر گفت: از آن ماهیان نمک سود توشه راه، یکی برداشته در چشمه افکند، اگر چشمه زندگی باشد ماهی زنده خواهد شد. و البته چنین کردند. شگفتی نبد کاب حیوان گهر کند ماهی مرده را جانور شگفت اندر آن ماهی مرده بود که بر چشمه زندگی ره نمود. باری بفرمان اسکندر مشکها آماده شد، اما همین که نخستین مشک را از آبحیات پر کردند چشمه از نظرها ناپدیدشد. ناگزیر با تنها مشکي که آب گرفته بودند باز گشتند و چون از غار ظلمات بیرون شدند بفرمان خدا دهانه غار نیز بهم آمد. اسکندر کنار درختی بنشست و مشک آب را بر شاخه سروی آویخت، که ناگهان کلائی فریاد کشان از آسمان بسوی مشک حمله برد و به قوت منقار خود آن را بر درید، و پیش از آنکه اسکندر و همراهان وی بخود آیند، آب، کنار سرو بر زمین ریخت. سبب سرسبزی همیشگی سرو را این

دانستند، نیز عمر جاویدان کلاغ را که به اعتقاد عوام به مرگ طبیعی نمیرد. اسکندر کنیزی داشت فرنگ نام. همین که آب از مشک بر زمین ریخت پیش دویده دهان بر خاک نهاد و آن آب بخورد. اسکندر خشمگین شمشیر بر کشیده بسوی او انداخت و بینی وی بیفکند. فرنگ از آن جرعه حیات جاویدان یافت و یکی بینی از گل بر صورت خویش تعبیه کرد و این همان بختک یا بینی گلی است که به اعتقاد عوام، حضورش سبب کابوس میشود.

آخرش معلوم شد توی سبد یارو چی بوده؟ دو هالو در راه بهم برخوردند. اولی به دومی گفت: اگر توانستی بگویی در این سبد چیست، یک تخم مرغ و اگر گفتی چند تاست، هر هشت تا مال تو. دومی پس از قدری معطلی گفت: اینجوری که سخت است، دستکم یک نشانی بده که کمی آسانتر بشود. گفت: چیز سفیدی است که وسطش زرد است. گفت: فهمیدم، وسط ترب را خالی کردای و زردک تپاندای. این قصه را در مجلسی گفتند و حاضران ساعتی خندیدند. پس از آنکه خندهها آرام شد، یکی به تعجب از گوشه‌ی در آمد که: آخرش معلوم شد یارو توی سبد چه داشته؟

خوابگزاری

* هر که آب راکد بخواب بیند میراثی بدو رسد.
* هر که آب روان و روشن به خواب بیند او را سفری پیش آید که از آن منفعت بسیار برد.
* آب روان گل آلود و تیره به خواب دیدن نشان آن است که گرفتاری و تیره روزی بر همه اهل آن سرزمین فرود آید.
* آب سبز رنگ نشانه پیشامدی است که شادمانی باقی نگذارد.
* آب صاف نشانه دولت و مکت است
* آب کدر ناصاف نشانه غم و اندوه است
* هر که آب گل آلود در خواب بیند در فسادى افتد.
* روی خود را در آب پاکیزه دیدن، تندرستی است.
* آن که بخواب بیند که روی خود را در

آبی ناصاف می‌نگرد، باید صدقه‌ئی بدهد.
* هر که در خواب کشتی‌ئی بیند که در آب غرق میشود، او را از جانب حاکم مضرتی رسد.
* خواب دیدن آب آلوده نشانه بیماری و گرفتاری است.
بنقل از کتاب کوچه اثر شاملو



بی و میالاردان

گوزلاپ کونگول بمرمه بی و میالارغا باق کیم وپا گورموش بی و میالاردا غویما اوزونگ یورسیز بد چهپالارغا کیم باهره تاپتپدئر بو چهپالاردان عشقئنگ اووازا سن دینگه داشئندان جان جهیریندن غورقسانگ بارماباشئندان سریشتانگ کم بولسا عشقئنگ ایشیندن بار خابال آل گورمن موبتالالاردان سوزوم نصیحاتئر بیر غولاق سالتنگ بمندهسی من سوزه خئرئدار غولونگ قئرئ اویناشلی خاتئن یاغشئئر بیلینگ شرانگیز کوپ دیلی کدخدولاردان شرابان طهوردان کیمه جام باردئر کونگول گورگی کیمین نور انواردئر دونیا یعدی باشلی یالماووز ماردئر غاچانلار غوتولماز بو به لاردان یاتما مختومقلی عاشراتئنگ سوپوپ مونچا یاتاجاق سن کهپنینگ کهیبپ حاجاتئن تاپارمی خوجاستن غویوپ دیلنگ ادمن کیمه غول - کدلاردان

مختومقلی پراغ.



<p>نشانی ما: TKFC BOX 217 440 06 GRABO SWEDEN</p>	<p>حق اشتراك برای یکسال: معادل ۱۲۰ کرون سوئد باضافه هزینه پست</p>	<p>تازه بول نشریاتی است آزاد، و به هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی وابستگی ندارد و تلاش میکند خوانندگان و علاقمندان را با فرهنگ و مسائل مردم ترکمن آشنا سازد. تازه بول کوشش میکند بپرامون مسئله ملی و جنبش خلق ترکمن بحثهایی را دامن بزند، لذا کلیه خوانندگان و دوستان میتوانند مطالب و مقالات خود را به تازه بول بفرستند. چاپ مطالب با امضا و مسئولیت مواضع مطروحه با نویسنده آن خواهد بود. از دوستانی که مقاله و مطلب بما ارسال میکنند تقاضا داریم که به این نکات توجه نمایند: اولاً مطالب خوانا باشد (بویژه مقالات بزبان ترکمنی) ثانیاً در یک طرف صفحه نوشته شود ثالثاً مطالب حتی الامکان کوتاه باشد. چنانچه مطالب رسیده بلند باشد، با رعایت حفظضمون تغییرات لازمه در آن صورت خواهد گرفت.</p>
<p>TAZE YOL N°:14-JUL 1991</p>	<p>کمکهای مالی و حق اشتراك خود را به حساب پستی زیر واریز نمایید: TKFC 644443-4 SWEDEN</p>	